

دوران تدارک و انجام
انقلاب سوسیالیستی اکتبر
﴿٤﴾

* از: آثار منتخب لنین

* در یک جلد

* تجدید چاپ سال ۱۳۵۳ - ۱۹۷۴

* از انتشارات سازمان انقلابی حزب توده ایران در خارج از کشور

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ پخش: ۱۳۸۳/۰۱/۱۷ (۲۰۰۴/۰۴/۰۵ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی: nasim@tele2.se

فهرست

صفحه

۱۱- خطر فلاکت و راه مبارزه با آن

۳	* قحطی فرا میرسد
۴	* خمود مطلق دولت
۶	* معروفیت عامه و سهولت اقدامات مربوط به کنترل
۸	* ملی کردن بانکها
۱۳	* ملی کردن سندیکاها
۱۵	* الغاء اسرار بازرگانی
۱۹	* متحد ساختن اجباری در کارتلها
۲۱	* تنظیم امور مصرف
۲۴	* خرابکاری در امور سازمانهای دموکراتیک از طرف دولت
۲۷	* ورشکستگی مالی و طرق جلوگیری آن
۳۱	* آیا در صورت ترسی از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم میتوان پیش رفت؟
۳۴	* مبارزه با ویرانی و مسئله جنگ
۳۶	* دموکراسی انقلابی و پرولتاریای انقلابی
۳۸	• زیرنویس ها
۳۹	• توضیحات

قحطی فرا میرسد

روسیه را فلاکتی مسلم تهدید میکند. وضع حمل و نقل راه آهن دچار پریشانی فوق العاده شده و این پریشانی دمبدم شدت می یابد. حرکت در راههای آهن متوقف خواهد شد. حمل و نقل مواد خام و ذغال برای کارخانه ها و همچنین حمل و نقل غله موقوف خواهد شد. سرمایه داران تماماً و دائماً در امر تولید کارشکنی مینمایند (خراب میکنند، از کار میاندازند، لطمه میزنند و از حرکت باز میدارند) و امیدوارند که این فلاکت بیسابقه موجبات شکست جمهوری و دموکراتیسم و شوراها و بطور کلی اتحادیه های پرولتاری و دهقانی را فراهم نموده رجعت رژیم سلطنت و استقرار مجدد قدرت مطلق بورژوازی و ملاکین را تسهیل کند.

ما در معرض تهدید مسلم قحطی و فلاکتی هستیم که از لحاظ دامنه خود بیسابقه است. در این باره تاکنون بکرات و مرات در تمام روزنامه ها بحث شده است. تعداد بیشماری قطعهنامه چه از طرف احزاب و چه از طرف شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان صادر شده و در آنها تصدیق گردیده است که فلاکت، حتمی و کاملاً نزدیک است و باید بر ضد آن به مبارزه قطعی پرداخت، مردم باید برای جلوگیری از نابودی «مساعی قهرمانانه» ابراز دارند و غیره و غیره. همگی اینرا میگویند. همگی اینرا تصدیق دارند. همگی در این باره تصمیم گرفته اند. ولی هیچ اقدامی نمیشود.

شش ماه از انقلاب میگذرد. فلاکت بیش از پیش نزدیک شده است. بیکاری جنبه همگانی بخود گرفته است. همینقدر فکر کنید: کشور دچار بی کالائی است و از کمبود خواربار و کافی نبودن نیروی کار دستخوش نابودیست و حال آنکه غله و مواد خام بحد کافی وجود دارد و آنوقت در چنین کشوری و در چنین لحظه بحرانی بیکاری تا این حد دامنه گرفته است! چه برهانی از این بالاتر که طی ۶ ماه انقلاب (که بعضی ها آنرا کبیر مینامند ولی عجالتاً شاید صحیح تر بود آنرا پوسیده مینامیدند) باوجود جمهوری دموکراتیک و باوجود این همه اتحادیه و ارگان و مؤسساتیکه با غرور تمام عنوان «دموکراتیک انقلابی» بخود میدهند، حتی یک اقدام جدی هم برضد فلاکت و قحطی بعمل نیامده است؟ ما با سرعتی روزافزون بورشکستگی نزدیک میشویم، زیرا جنگ منتظر نمیشود و پریشانی موجوده در کلیه شئون زندگی مردم که جنگ موجب آنست دمبدم شدت می یابد.

و حال آنکه اندک توجه و تعمق در اوضاع کافیسست تا یقین حاصل شود که وسائل مبارزه علیه فلاکت و قحطی موجود و اقدامات مبارزه کاملاً روشن و ساده و کاملاً عملی و نیروی مردم هم

برای انجام آن کاملاً کافیت و اگر این اقدامات عملی نمیشود علتش فقط و فقط اینستکه به سودهای گزاف مشتى ملاک و سرمایه دار لطمه میزند.

در واقع میتوان تضمین کرد که شما حتى یک نطق و یک مقاله در هیچ روزنامه ای، اعم از داشتن هر روشی و نیز یک قطعنامه از طرف هیچ جلسه و یا مؤسسه ای پیدا نمیکنید که در آن اقدام اساسی و عمده مبارزه یعنی جلوگیری از فلاکت و قحطی بطور کاملاً روشن و صریح مورد تصدیق قرار نگرفته باشد. این اقدام عبارت است از: کنترل، نظارت، حساب و تنظیم امور از طرف دولت، توزیع صحیح نیروی کارگری در تولید و توزیع صحیح خواربار، ذخیره نیروهای مردم، جلوگیری از هرگونه اتلاف بیهوده نیروها و صرفه جوئی در بکار بردن آنها. کنترل، نظارت و حساب نخستین کلام مبارزه علیه فلاکت و قحطی است. این یک مسئله مسلم و مورد تصدیق عموم است و در عین حال این همان اقدامیست که انجام نمیدهند زیرا می ترسند به قدرت مطلق ملاکین و سرمایه داران، به سودهای بیحساب و بیسابقه و افتضاح آور آنان که از راه گرانفروشی و تحویل سیورسات جنگی (امروز تقریباً همه بطور مستقیم یا غیر مستقیم برای جنگ «کار میکنند») بدست می آید و همه از آن آگاهند و همه ناظر آند و همه در اطراف آن آه و فغان راه انداخته اند - تجاوزی بشود.

هیچ اقدامی برای یک کنترل، حساب و نظارت کم و بیش جدی از طرف دولت، بعمل نمی آید:

خمود مطلق دولت

همه جا علیه هرگونه کنترل و نظارت و حساب و علیه هرگونه کوششی که هدف آن سر و صورت دادن باین امر از طرف دولت باشد، بطور سیستماتیک و لاینقطع کارشکنی میشود. باید بینهایت ساده لوح بود تا نفهمید - یا فوق العاده سالوس بود تا خود را به نفهمی زد - که منشاء این کارشکنی از کجاست و این عمل با چه وسائلی انجام میگردد. زیرا این کارشکنی بانکداران و سرمایه داران و این عقیم گذاردن هر گونه کنترل و نظارت و حساب از جانب آنها، با شکل های دولتی یک جمهوری دموکراتیک و وجود مؤسسات «انقلابی - دموکراتیک» دمساز میگردد. حضرات سرمایه داران حقیقتی را که همه طرفداران سوسیالیسم علمی در گفتار آنرا قبول دارند ولی منشویکها و اس ارها پس از آنکه دوستانشان کرسیهای وزارت و معاونت وزارت و غیره را اشغال کردند کوشیدند بلافاصله فراموش نمایند، بخوبی فرا گرفته اند. و این حقیقت همانا عبارت از اینست که تعویض شکل های سلطنتی کشورداری با شکلهای جمهوری دموکراتیک، ماهیت اقتصادی استثمار سرمایه داری را ذره ای تغییر نمیدهد و لذا عکس مطلب صدق میکند یعنی: باید فقط شکل مبارزه در راه مصونیت و قدس سودهای سرمایه داری را عوض کرد تا در

رژیم جمهوری دموکراتیک نیز با همان احراز موفقیتی از آن دفاع شود که در رژیم سلطنت استبدادی دفاع میشد.

کارشکنی کنونی یا تازه ترین شیوه کارشکنی که در جمهوری دموکراتیک علیه هرگونه کنترل و نظارت و حساب بعمل می آید عبارت از اینستکه سرمایه داران (و نیز بدهی است تمام منشویک ها و اس ارها) «اصل» کنترل و لزوم آنرا در گفتار «با حرارت تمام» قبول دارند اما فقط اصرارشان اینستکه این کنترل «بتدریج» و با نقشه و بطریقی انجام گیرد که «دولت به آن سر و صورت بخشیده باشد». ولی در حقیقت امر این الفاظ ظاهر فریب وسیله ایست برای استتار عمل عقیم گذاردن امر کنترل، تبدیل کنترل به یک چیز پوچ و موهوم، بازیچه قرار دادن آن، کش دادن هر گونه اقدام عملاً جدی و ایجاد مؤسسات کنترل فوق العاده بغرنج، عریض و طویل، بوروکراتیک و بیجانی که سراپا تابع سرمایه دارانند و کوچکترین کاری انجام نمیدهند و نمیتوانند انجام دهند. برای اینکه بی مدرک سخنی نگفته باشیم به گواهی از میان منشویکها و اس ارها استناد میجوئیم یعنی به همان کسانی که در نخستین شش ماهه انقلاب در شوراهای اکثریت داشتند و در «حکومت ائتلافی» هم شرکت کردند و بدین سبب از لحاظ سیاسی در برابر کارگران و دهقانان روس بعلت اغماض نسبت به سرمایه داران و چشم پوشی از خرابکاری هائی که سرمایه داران در مورد هرگونه کنترل نموده اند مسئولیت دارند.

در تاریخ ۷ سپتامبر سال ۱۹۱۷ در شماره ۱۶۴ روزنامه «ایزوستیا» ارگان کمیته اجرائیه مرکزی کنگره کشوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان روسیه که ارگان رسمی عالیترین مقام از میان مقامات باصطلاح «تام الاختیار» (شوخی نکنید!) دموکراسی «انقلابی» است از طرف مؤسسه مخصوصی که بتوسط همان منشویکها و اس ارها برای بازرسی تشکیل شده و در دست خود آنهاست تصویبنامه ای انتشار یافته است. این مؤسسه مخصوص - «شعبه اقتصادی» کمیته اجرائیه مرکز است. در تصویبنامه این مؤسسه رسماً و بعنوان یک فاکت به «خمود مطلق ارگانهای مرکزی که بمنظور تنظیم امور اقتصادی در جنب دولت ایجاد شده» اعتراف گشته است.

آیا واقعاً برای اثبات ورشکستگی سیاست منشویک ها و اس ارها میتوان مدرکی گویاتر از این مطالب که بدست خود منشویکها و اس ارها امضاء شده تصور نمود؟

هنوز در دوران تزاریسیم بود که لزوم تنظیم امور اقتصادی مورد تصدیق قرار گرفت و مؤسسات چندی هم برای این مقصود تشکیل شد. ولی در زمان تزاریسیم هرج و مرج روز بروز بیشتر میشد و دامنه وحشتناکی بخود میگرفت. این موضوع فوراً مورد قبول واقع شد که وظیفه حکومت انقلابی جمهوری عبارتست از اجرای اقدامات جدی و قطعی برای از بین بردن خرابی. وقتی که حکومت «ائتلافی» با شرکت منشویک ها و اس ارها تشکیل میشد در اعلامیه پرتنطنه خود

مورخه ۶ مه خطاب به تمام مردم وعده داد و متعهد گردید بازرسی و تنظیم امور اقتصادی را از طرف دولت برقرار کند. هم تسره تلی و هم چرنف و ایضاً همه سران منشویک و اس ار خدا را شاهد می آوردند و قسم میخوردند که نه فقط مسئولیت دولت را بعهدہ دارند بلکه «ارگانهای تام الاختیار دموکراسی انقلابی» که در دست آنهاست عملاً اعمال دولت را تحت مراقبت و بازرسی خود دارند.

چهار ماه و آنهم چهار ماه طولانی از ششم ماه مه میگذرد و در این مدت روسیه صدها هزار سرباز را قربانی یک «تعرض» امپریالیستی بیمعنی نموده و خرابی و فلاکت با گامهای فرسنگی نزدیک شده است، در حالیکه فصل تابستان به بهترین وجهی امکان میداد چه در قسمت حمل و نقل دریائی، چه در قسمت کشاورزی، چه در قسمت اکتشاف معادن و چه در سایر قسمتها کارهای بسیاری انجام گیرد، و آنوقت پس از چهار ماه منشویکها و اس ارها مجبور شده اند رسماً به «خمود مطلق» مؤسسات بازرسی که جنب دولت تشکیل شده است اعتراف نمایند.

و این منشویکها و اس ارها اکنون با قیافه جدی رجال دولتی به یاوه سرائی پرداخته میگویند (ما این سطور را درست در آستانه تشکیل شورای دموکراتیک (۲۳۳) که برای ۱۲ سپتامبر معین شده است، مینویسیم) اگر بجای ائتلاف با کادتها با نمایندگان بازرگانان و صاحبان صنایع از قبیل کیت کیتیچ ها (۲۳۴)، ریابوشینسکی ها، بولیکوف ها، ترشنکوها و شرکاء ائتلاف کنیم میتوانیم باصلاح اوضاع کمک نمائیم!

سؤال میشود علت این نابینائی شگفت انگیز منشویک ها و اس ارها چیست؟ آیا باید آنها را در امور دولتی تازه کارانی بدانیم که بعلت منتهای نابخردی و ساده لوحی نمیدانند چه میکنند و در عین پاک نیتی گمراهند؟ یا شاید کثرت کرسی های اشغالی وزارت، معاونت، استانداری، مقام کمیسری و نظائر آن، یکی از خواصش پیدایش این نابینائی «سیاسی» ویژه است؟

معروفیت عامه و سهولت اقدامات مربوط به کنترل

ممکنست این سؤال پیش آید که آیا شیوه ها و اقدامات کنترل یک قضیه فوق العاده بغرنج و دشوار و آزمایش نشده و حتی مجهول نیست؟ آیا علت تعویق این نیست که رجال دولتی از حزب کادت و از طبقه بازرگانان و صاحبان صنایع و نیز احزاب اس ار و منشویک اکنون ۶ ماه است برای جستجو و بررسی و کشف شیوه ها و نوع اقدامات مربوط به کنترل عرق میریزند ولی چون مسئله بی نهایت دشوار است هنوز به حل آن موفق نشده اند؟

افسوس! با همین استدلال است که میکوشند دهاتی جاهل بیسواد و زجرکش و نیز عامیانی را که به هر حرفی باور کرده و در هیچ نکته ای تعمق نمیورزند بفریبند و قضیه را بدین نحو جلوگر

سازند. ولی در حقیقت امر حتی تزاریسم، حتی این «رژیم کهنه» نیز با تشکیل کمیته های صنایع جنگی نشان داد که از اقدام اساسی و شیوه اصلی کنترل و راه آن آگاه بوده است: متحد کردن اهالی بر حسب نوع حرفه و هدف فعالیت و رشته کار و غیره. ولی تزاریسم از متحد کردن اهالی می ترسید و باینجهت بانواع وسائل در مورد این شیوه و این طریقه کنترل که معروفیت عامه داشته و بسی سهل و کاملاً اجرا شدنی بود محدودیت قائل میشد و عمداً از عملی شدن آن جلوگیری میکرد.

تمام کشورهای محارب که متحمل مصائب و بدبختی های بیحد جنگ گردیده و کمابیش به ویرانی و قحطی دچارند مدتهاست برای اجرای کنترل یکسلسله اقداماتی پیش بینی و معین نموده، بموقع اجرا و آزمایش گذارده اند که تقریباً همیشه منجر به متحد ساختن اهالی و تشکیل یا ترغیب به تشکیل اتحادیه های مختلف با شرکت نمایندگان دولت و نظارت از جانب آن و قس علیهذا می شود. تمامی این قبیل اقدامات کنترل دارای معروفیت عامه است، در باره آنها بسیار صحبت شده و بسیار نوشته شده است، قوانینی که از طرف دول پیشرو محارب در باره کنترل وضع گردیده همه به روسی ترجمه شده یا به تفصیل در مطبوعات روسیه تشریح گردیده است.

اگر دولت ما حقیقتاً میخواست بازرسی را عملاً و جدا مجزا دارد و اگر مؤسسات آن با چاکری در آستان سرمایه داران خود را به «خمود مطلق» محکوم نمیکردند آنوقت برای دولت کاری باقی نمی ماند جز اینکه از تجربیات فوق العاده گرانبهای حاصله از اقدامات مربوط به کنترل که اکنون معروفیت داشته و بکار بسته شده بحد وفور استفاده نماید. یگانه مانعی که در سر راه انجام این امر وجود داشت و دارد و کادتها، اس ارها و منشویکها آنرا از انظار مردم پنهان میسازند اینست که اجرای این کنترل ممکن است موجب کشف میزان سودهای سرسام آور سرمایه داران گردد و به آن شدیداً لطمه بزند.

برای روشن ساختن بیشتر این مسئله بسیار مهم (که در حقیقت امر با موضوع برنامه هر دولت واقعاً انقلابی که بخواهد روسیه را از شر جنگ و قحطی نجات دهد هم سنگ است) مهمترین اقدامات مربوط به کنترل را ذیلاً ذکر مینمائیم و یک یک مورد بررسی قرار میدهیم.

ما خواهیم دید برای حکومتی که نام انقلابی - دموکراتیک را بر سیپیل سخره روی خود نگذارده باشد کافی بود در همان هفته اول تشکیل خود فرمانی در باره اجرای مهمترین اقدامات کنترل صادر کند (مقرر دارد، حکم دهد) و برای سرمایه دارانی که میخواستند از راه فریب از بازرسی شانه خالی نمایند مجازات جدی و بدون شوخی معین نماید و از خود اهالی دعوت کند سرمایه داران را تحت نظارت قرار دهند و مراقب باشند که تصمیمات مربوط به کنترل را بدرستی اجرا کنند - تا از مدتها پیش موضوع کنترل در روسیه عملی شده باشد.

اینک مهمترین اقدامات:

- ۱) متحد ساختن کلیه بانکها در یک بانک واحد و برقراری کنترل دولتی بر معاملات آن یا ملی کردن بانکها.
 - ۲) ملی کردن سندیکاها یعنی بزرگترین اتحادیه های انحصاری سرمایه داران (سندیکاهای قند، نفت، ذغال، فلز و غیره).
 - ۳) الغاء اسرار بازرگانی.
 - ۴) متشکل ساختن اجباری (یعنی متحد نمودن اجباری) صاحبان صنایع و بازرگانان و بطور کلی کارفرمایان در کارتلها.
 - ۵) وارد کردن اجباری اهالی در شرکتهای مصرف یا ترغیب به تشکیل این شرکتها و برقراری کنترل بر آنها.
- حال ببینیم اگر هر یک از این اقدامات بشیوه انقلابی دموکراتیک اجراء میشد دارای چه اهمیتی بود.

ملی کردن بانکها

بطوریکه میدانیم بانکها مراکز حیات اقتصادی معاصر و مهمترین مراکز عصبی تمام سیستم سرمایه داری اقتصاد ملی را تشکیل میدهند. سخن گفتن از «تنظیم امور اقتصادی» و در عین حال نادیده انگاشتن موضوع ملی کردن بانکها معنایش یا آشکار ساختن جهل مطلق است و یا فریب «عوام الناس» بوسیله عبارات پرآب و تاب و وعده های پرطمطراق با تصمیم قبلی به عدم اجرای آن.

کنترل و تنظیم امور تحویل غله و یا بطور کلی تهیه و توزیع خواربار، بدون کنترل و تنظیم معاملات بانکی کاریست بیمعنی. این بدان ماند که ما برای بدست آوردن چند «پشیز» تصادفی، از میلیونها روبل چشم بپوشیم. بانکهای امروزی بطرزی چنان محکم و ناگسستنی با بازرگانی (غله و هر نوع کالای دیگر) و صنایع توأم شده اند که بدون «دست اندازی» به بانکها مطلقاً هیچ عمل جدی و «انقلابی دموکراتیک» نمیتوان انجام داد.

ولی شاید این «دست اندازی» دولت به بانکها عمل بسیار دشوار و بغرنجی باشد؟ معمولاً میکوشند کومه بینان را با یک چنین منظره ای مرعوب سازند، _ البته سرمایه داران و مدافعین آنها میکوشند، زیرا نفع خود را در این می بینند.

ولی در حقیقت امر ملی کردن بانکها که بهیچوجه یک پشیز هیچ «صاحب مالی» را از وی نمیستاند کوچکترین اشکال فنی یا فرهنگی ندارد و علت تعویقش منحصراً سودورزی رذیلانه مشتمل ناچیزی از ثروتمندان است. اگر می بینیم که ملی کردن بانکها را اینقدر با ضبط اموال شخصی

مخلوط مینمایند، گناه این خلط مبحث و اشاعه آن بگردن جرائد بورژوازیست که نفع خود را در فریب مردم می بینند.

مالکیت بر سرمایه ها که در بانکها متمرکزند و ابزار کار بانکها می باشند بوسیله اوراق چاپی یا خطی یعنی سهام، برگهای وام، بروات و قبوض و غیره تصدیق میشود. هیچیک از این اوراق با ملی کردن بانکها یعنی با متحد ساختن تمام بانکها در یک بانک دولتی واحد از بین نمیروند و تغییری نمیکند. کسیکه در دفترچه پس انداز خود ۱۵ روبل پول دارد پس از ملی شدن بانکها نیز همان ۱۵ روبل را خواهد داشت و کسی هم که ۱۵ میلیون داشت پس از ملی شدن بانکها همان ۱۵ میلیون را بصورت سهام، برگهای وام، بروات و تعرفه کالا و نظائر آن خواهد داشت.

پس اهمیت ملی کردن بانکها در چیست؟

در اینستکه کنترل واقعی بانکهای جداگانه و معاملات آنها (حتی در صورت لغو اسرار بازرگانی و غیره) بهیچوجه ممکن نیست، زیرا نمیتوان شیوه های فوق العاده بخرنج و پیچ در پیچ و محیلانه ایرا که در موقع تنظیم ترازنامه ها و تأسیس بنگاهها و شعب مجعول و نیز در مورد دخالت دادن نام افراد دست نشانده و غیره و غیره بکار میبرند تحت مراقبت قرار داد. فقط تجمع تمام بانکها در یک بانک واحد که بخودی خود حاکی از کوچکترین تغییری در مناسبات مالکیت نیست و، باز هم تکرار میکنیم، حتی یک پیشیز هیچ صاحب مالی را از وی نمی ستاند، امکان کنترل واقعی را میدهد و البته این در صورتیستکه اقدامات دیگری که فوقاً بدانها اشاره رفت تماماً عملی شود. فقط در صورت ملی کردن بانکها میتوان بدین مقصود نائل آمد که دولت بداند میلیونها و میلیاردها بکجا و چگونه، از کجا و چه وقت جابجا میشود. و فقط کنترل بانکها یعنی مرکز و محور اصلی و ماشین اساسی معاملات سرمایه داری است که به ما اجازه خواهد داد نه در گفتار بلکه در کردار بامر کنترل کلیه شئون اقتصادی، تولید و توزیع مهمترین محصولات سر و صورت مرتبى دهیم و مسئله «تنظیم امور اقتصادی» را، که در غیر اینصورت ناگزیر جز عبارت پردازی وزارت مابانه برای اغفال عوام چیز دیگری نخواهد بود، روبراه نمائیم. فقط کنترل معاملات بانکی است که بشرط متمرکز بودن آن در یک بانک دولتی واحد و انجام اقدامات سهل الاجرای بعدی امکان میدهد مالیات بر درآمد بطور واقعی و بدون آنکه کسی بتواند دارائی و میزان درآمد خود را پنهان دارد وصول گردد، زیرا در حال حاضر موضوع مالیات بر درآمد پنداری است که بمیزان بسیار مهمی جنبه واهی دارد.

تنها صدور یک فرمان درباره ملی کردن بانکها کافی بود تا خود مدیران و کارمندان آنرا عملی سازند. در اینمورد هیچ دستگاه مخصوص و هیچ اقدامات تدارکی خاصی از طرف دولت لازم نیست و این اقدام همانا با یک فرمان و «به یک ضربه» عملی است. زیرا از آنجا که سرمایه داری در جریان تکامل خود به برات و سهام و برگهای وام و غیره رسیده لذا امکان اقتصادی چنین اقدامی

هم بتوسط خود سرمایه داری فراهم شده است. تنها کاری که در اینمورد باقی میماند تمرکز محاسبات است و اگر دولت انقلابی دموکراتیک مقرر میداشت: بیدرنگ و طبق دستور تلگرافی در هر شهری جلساتی و در هر استان و سراسر کشور کنگره هائی از مدیران و کارمندان بانکها برای متحد ساختن کلیه بانکها در یک بانک دولتی واحد تشکیل گردد، آنگاه این رفرم طی چند هفته بانجام میرسید. البته مدیران و کارمندان عالیرتبه مقاومت میکردند و میکوشیدند دولت را بفریبند و انجام آن کار را بتعویق اندازند و غیره و غیره، زیرا در چنین صورتی این آقایان پستهای پرعایدی خود را از دست میدادند و دیگر امکان نداشتند به معاملات شیادانه بسیار پرسود پردازند؛ اصل قضیه اینست. ولی برای متحد ساختن بانکها کوچکترین اشکال فنی وجود ندارد و اگر قدرت دولتی فقط در گفتار انقلابی نبود (یعنی اگر از گسستن پیوند خود با کهنه پرستی و رکود باکی نداشت) و اگر فقط در گفتار دموکراتیک نبود (یعنی برفع اکثریت مردم عمل میکرد نه برفع مشتی ثروتمند) آنگاه کافی بود فرمانی صادر نماید و طی آن مقرر دارد که مدیران بانکها و اعضاء هیئت مدیره و سهامداران بزرگ در قبال کوچکترین مسامحه در امور و کمترین تلاش برای کتمان اسناد و صورت حساب کیفردیده اموالشان ضبط و خود بزندان محکوم خواهند شد؛ کافی بود مثلاً کارمندان تهیدست را مجزا از دیگران متحد ساخت و بازاء کشف تقلب و مسامحه ثروتمندان به آنها پاداش داد تا امر ملی کردن بانکها هموار و روان و سریع و شتابان به پیش رود.

فوائدی که از ملی کردن بانکها عاید تمام مردم میشود بسیار است و ضمناً باید دانست که نفع این عمل آنقدرها عاید کارگران نمیشود (زیرا کارگران بندرت با بانک سروکار پیدا می کنند) بلکه عاید توده دهقانان و کارخانه داران کوچک میشود. در نتیجه این عمل صرفه جوئی عظیمی در کار میشود و اگر فرضاً دولت در تعداد قبلی کارمندان بانک تغییری ندهد، این اقدام گام بسیار عظیمی خواهد بود که در جهت اونیورسالیزاسیون (عمومیت دادن) استفاده از بانکها، افزایش تعداد شعب آنها و سهولت دسترسی به معاملات آنها و غیره برداشته میشود. در چنین صورتی همانا دسترسی صاحبکاران خرده پا و دهقانان به اعتبارات بانکی فوق العاده زیاد شده و بر سهولت این امر بسی افزوده خواهد شد. و اما دولت در نتیجه این اقدام برای نخستین بار امکان خواهد یافت تمام معاملات مهم پولی را بدون اینکه بتوان آنرا مکتوم داشت مورد مطالعه قرار دهد و سپس تحت کنترل خود گیرد و بعدها به تنظیم امور اقتصادی دست بزند و سرانجام از معاملات کلان دولتی میلیونها و میلیاردها عایدات دریافت دارد بدون اینکه مجبور باشد «به ازاء خدمت» آقایان سرمایه داران «حق العمل های» سرسام آور به آنها پردازد. به اینجهت _ و فقط باینجهت _ است که همه سرمایه داران، همه پروفیسورهای بورژوازی، همه بورژوازی و همه پلخانف ها و پوترسلف ها و شرکاء که در خدمت بورژوازی هستند کف برلب آورده برای نبرد علیه ملی کردن

بانکها آماده اند و برضد این اقدام فوق العاده سهل و بسیار مبرم هزاران بهانه می تراشند و حال آنکه این اقدام حتی از نقطه نظر «دفاع» کشور یعنی از نظر جنگی نیز فوق العاده مثبت است، زیرا بر «اقتدار جنگی» کشور بمیزان عظیمی خواهد افزود.

در این مورد شاید معترضانه بگویند که پس چرا کشورهای پیشرفته ای نظیر آلمان و ایالات متحده آمریکا بدون اینکه در فکر ملی کردن بانکها باشند «تنظیم امور اقتصادی» را بنحو درخشانی عملی مینمایند؟

پاسخ ما اینستکه کشورهای مزبور با اینکه یکی پادشاهی و دیگری جمهوریست، معهداً هر دو نه فقط سرمایه داری بلکه علاوه بر آن امپریالیستی هستند و بدینجهت هر اصلاحی را که مورد نیازشان باشد بشیوه ارتجاعی - بوروکراتیک عملی مینمایند و حال آنکه سخن ما در اینجا بر سر شیوه انقلابی - دموکراتیک است.

این «تفاوت کوچک» اهمیتی بس اساسی دارد. تعمق درباره آن اکثراً «رسم نیست». اصطلاح «دموکراسی انقلابی» در نزد ما (بخصوص در نزد اس ارها و منشویکها) تقریباً جنبه یک جمله مشروط بخود گرفته است، نظیر عبارت «شکر خدا» که کسانی هم که آنقدرها نادان نیستند که به خدا ایمان داشته باشند آنرا استعمال میکنند و یا نظیر عبارت «همکشور محترم» که گاهی حتی در مورد کارکنان روزنامه «دن» یا «یدینستوا» نیز بکار می برند در صورتیکه تقریباً همه حدس میزنند که روزنامه های مزبور بتوسط سرمایه داران و بخرج سرمایه داران برای دفاع از منافع آنان تأسیس شده و لذا همکاری باصطلاح سوسیالیست ها با این روزنامه ها بسیار کم جنبه «محترمانه» دارد.

اگر اصطلاح «دموکراسی انقلابی» را بمثابه یک جمله قالبی تظاهر آمیز و یک عنوان مشروط در نظر بگیریم و در مفهوم آن بیاندیشیم، آنگاه می بینیم دموکرات یعنی کسیکه عملاً منافع اکثریت مردم را در نظر دارد نه منافع اقلیت را و انقلابی یعنی کسیکه هر چیز زیانبخش و سپری شده ای را به قطعی ترین و بی امان ترین شیوه ها در هم میکشند.

تا آنجا که بر ما معلومست نه در آمریکا و نه در آلمان نه دولت و نه طبقات حاکمه کوچکترین ادعائی برای عنوان «دموکراسی انقلابی» که اس ارها و منشویکهای ما مدعی آندند (و آنرا بی حیثیت میکنند) ندارند.

در آلمان کلاً چهار بانک خصوصی کلان وجود دارد که دارای اهمیت کشوری است و در آمریکا کلاً دو بانک وجود دارد که برای سلاطین سرمایه مالی که صاحب این بانکها هستند آسانتر و راحت تر و پرفرتر است که آنها را بطور خصوصی و مخفیانه و بشیوه ارتجاعی نه انقلابی، بشیوه بوروکراتیک نه دموکراتیک به یکدیگر بپیوندند و از راه رشوه، کارمندان دولت را بخرند (چه در آمریکا و چه در آلمان این یک قاعده عمومی است) و همانا برای کتمان اسرار معاملات و

همانا برای تحصیل میلیونها و میلیونها «ما فوق سود» از راه معامله با خود دولت و همانا برای تأمین موجبات عملیات شیادانه مالی، جنبه خصوصی بانکها را حفظ کنند.

خواه در آمریکا و خواه در آلمان «تنظیم امور اقتصادی» بشیوه ایست که برای کارگران (و تا اندازه ای هم برای دهقانان) عقوبت جنگ و برای بانکداران و سرمایه داران بهشت برین فراهم مینماید. برای انجام این عمل کارگران را تا حد گرسنگی در منگنه میگذارند و برای سرمایه داران (در خفا و بشیوه ارتجاعی - بوروکراتیک) تحصیل سودهایی را ما فوق آنچه که قبل از جنگ بدست می آوردند تأمین میکنند.

چنین راهی برای روسیه جمهوری - امپریالیست نیز کاملاً عملی است و عملی هم میشود نه فقط بدست میلیوکف ها و شینگارف ها، بلکه همچنین بدست کرنسکی با همراهی ترشکوف، نکراسوف، پروکویوویچ و شرکاء که ایضاً بشیوه ارتجاعی - بوروکراتیک «مصونیت» بانکها و حق مقدس آنها را به کسب سودهای سرسام آور حمایت مینمایند. بهتر است حقیقت مطلب را بگوئیم: میخواهند در روسیه جمهوری امور اقتصادی را به شیوه ارتجاعی - بوروکراتیک تنظیم نمایند ولی وجود «شوراها» که کورنیلف شماره یک موفق به پراکندن آنها نشد ولی کورنیلف شماره دو در عملی ساختن آن خواهد کوشید، انجام این امر را «اغلب» دچار اشکال مینماید.

اینست حقیقت مطلب. و برای روشن ساختن ذهن مردم این حقیقت ساده، ولی تلخ از دروغ شیرین در باره دموکراسی «کبیر» «انقلابی» «ما» سودمندتر است...

ملی کردن بانکها، ملی کردن همزمان مؤسسات بیمه یعنی متحد ساختن کلیه شرکتهای بیمه را در یک مؤسسه واحد و تمرکز فعالیت آنها را و نیز کنترل این فعالیت را از طرف دولت فوق العاده تسهیل خواهد نمود. کنگره های کارمندان شرکتهای بیمه در اینمورد نیز قادرند اقدام مزبور را بیدرنگ و بدون هیچ زحمتی عملی سازند، ولی این در صورتیستکه دولت انقلابی - دموکراتیک فرمانی در این باره صادر کند و به هیئت های مدیره و سهامداران بزرگ دستور دهد بدون کوچکترین تأخیری این متحد ساختن را عملی نمایند و هر یک را در اجرای این امر اکیداً مسئول قرار دهد. سرمایه داران صدها میلیون در مؤسسات بیمه سرمایه گذاری نموده اند و تمام کارها بتوسط کارمندان انجام میگردد. اتحاد مؤسسات بیمه موجب تنزل نرخ بیمه و رفاه و سهولت فوق العاده همه بیمه شوندهگان میگردد و امکان میدهد با همان صرف قوا و وجوه پیشین تعداد بیمه شوندهگان افزایش یابد. بجز رکود و کهنه پرستی و سودورزی مшستی دارندگان مشاغل پرعایدی، مطلقاً هیچ عامل دیگری وجود ندارد که بتواند انجام این رفم را مانع گردد، رفمی که باز هم موجب افزایش «قدرت دفاعی» کشور میشود، بدینمعنی که نیروی کار مردم را ذخیره میکند و یکسلسله امکانات بسیار جدی فراهم میسازد که باوجود آن میتوان «تنظیم امور اقتصادی» را نه در گفتار بل در کردار عملی نمود.

ملی کردن سندیکاها

وجه تمایز سرمایه داری با سیستم های کهنه ماقبل سرمایه داری اقتصاد ملی در اینست که سرمایه داری بین رشته های گوناگون اقتصاد ملی رابطه کاملاً نزدیک و وابستگی متقابل برقرار ساخته است. ضمناً باید گفت بدون این امر برداشتن کوچکترین گامی بسوی سوسیالیسم عملاً غیرممکن بود. ولی سرمایه داری معاصر که در آن بانکها بر تولید تسلط دارند این وابستگی متقابل رشته های گوناگون اقتصاد ملی را بحد اعلائی خود رساند. بانکها با بزرگترین رشته های صنایع و بازرگانی بنحوی ناگسستنی جوش خورده اند. از طرفی معنای این سخن آنست که بدون برداشتن گامهائی برای ایجاد انحصار دولتی سندیکاهاى بازرگانی و صنعتی (سندیکای قند، زغال، آهن، نفت و غیره) و بدون ملی کردن این سندیکاها نمیتوان بانکها را به تنهائی ملی کرد، و از طرف دیگر بدانمعناست که تنظیم امور اقتصادی، اگر جدی عملی شود، مستلزم آنستکه بانکها و سندیکاها در آن واحد ملی شوند.

برای مثال سندیکای قند را در نظر میگیریم. این سندیکا در همان دوران تزاریسم بوجود آمد و آنگاه فابریک ها و کارخانه های از هر جهت مجهزی را در مقیاسی بس وسیع بر اساس سرمایه داری متحد ساخت و این اتحاد البته سراپا آغشته بروح کاملاً ارتجاعی و بوروکراتیک بود و منافع مفتضحانه هنگفتی را برای سرمایه داران تأمین میکرد ولی کارمندان و کارگران را در وضع بی حقی مطلق و خواری و ذلت و بردگی قرار میداد. دولت از همان زمان تولید را کنترل میکرد و امور آنرا تنظیم مینمود، منتها بسود ماگناتها و ثروتمندان.

در اینمورد تنها کاری که باقی میماند اینستکه تنظیم بشیوه ارتجاعی – بوروکراتیک به تنظیم انقلابی – دموکراتیک تبدیل شود و این عمل بطور ساده از طریق صدور فرامینی در باره فراخواندن کنگره کارمندان، مهندسین، مدیران و سهامداران و معمول داشتن سیستم محاسباتی یکنواخت و کنترل از طرف اتحادیه های کارگری و غیره انجام پذیرد. ساده ترین کارها همین است و همین ساده ترین کارهاست که انجام نشده!! در رژیم جمهوری دموکراتیک امور صنعت قند عملاً بهمان شیوه ارتجاعی – بوروکراتیک تنظیم میگردد و همه چیز چنانکه بود باقی میماند: هم تاراج دسترنج مردم، هم کهنه پرستی و رکود در کارها و هم ثروتمند شدن بوبرینسکی ها و ترشنگوها. دعوت بابر از ابتکار مستقلانه از دموکراسی و نه از بوروکراسی، یعنی دعوت کارگران و کارمندان و نه «سلاطین قند» – اقدامیست که میتوان و باید در ظرف چند روز و با یک ضربت انجام داد – ولی بشرط اینکه اس ارها و منشویکها اذهان مردم را با نقشه هائی مبنی بر «ائتلاف» با همین سلاطین قند مشوب نسازند، همان ائتلاف با ثروتمندان که «خمود مطلق» دولت در امر تنظیم

امور اقتصادی ثمره و نتیجه کاملاً ناگزیر آنست (۱۲*).

حال صنعت نفت را در نظر بگیرید. این صنعت در جریان تکامل پیشین سرمایه داری بمیزان عظیمی «اجتماعی» شده است. جفتی سلطان نفت - میلیونها و صدها میلیون را بگردش انداخته به کوبن چینی مشغولند و از بنگاههایی که هم اکنون عملاً خواه از لحاظ فنی و خواه از لحاظ اجتماعی به مقیاس سراسر کشور متشکل شده اند و هم اکنون بتوسط صدها و هزارها کارمند و مهندس و غیره اداره میشوند سودهای افسانه واری بچنگ می آورند. ملی کردن صنعت نفت امریست بفوری امکان پذیر و برای دولت انقلابی دموکراتیک جنبه حتمی دارد، بخصوص اکنون که این دولت بزرگترین بحرانها را میگذراند و باید بهر قیمتی شده نیروی کار مردم را ذخیره نمود و بر میزان تولید سوخت افزود. روشن است که کنترل بوروکراتیک در اینمورد هیچ نتیجه ای نخواهد بخشید و هیچ تغییری در اوضاع نخواهد داد، زیرا «سلاطین نفت» از عهده ترشنگوها و کرنسکی ها و آوکسنتیف ها و اسکولف ها نیز بهمان سهولتی بر می آیند که از عهده وزراء تزاری بر آمدند یعنی در این مورد نیز به دفع الوقت و بهانه تراشی و وعده و وعید متوسل میشوند و سپس به تطمیع مستقیم و غیر مستقیم جرائد بورژوازی (این جرائد «افکار عمومی» نامیده میشوند و از همین جرائد است که کرنسکی ها و آوکسنتیف ها «حساب می برند») و رشوه دادن به مستخدمین دولتی (که کرنسکی ها و آوکسنتیف ها آنها را در دستگاه دولتی دست نخورده سابق در همان مقامات پیشین باقی گذارده اند) می پردازند.

برای انجام یک عمل جدی باید بوروکراسی را رها کرده به دموکراسی پیوست. و آنهم بشیوه واقعاً انقلابی بدینمعنی که به سلاطین نفت و سهامداران اعلان جنگ داد و فرمانی صادر نمود که بموجب آن هرگاه در امر ملی کردن بنگاههای نفت تأخیر کردند، میزان درآمد یا دفاتر حساب خود را پنهان داشتند، در تولید کارشکنی نمودند و برای افزایش تولید اقدامی بعمل نیاورند اموالشان ضبط و خود بزندان محکوم گردند. باید بابتکار کارگران و کارمندان متوسل شد، آنها را بیدرنگ به تشکیل مجلس مشاوره و کنگره دعوت کرد و در صورت برقراری کنترل همه جانبه تولید و افزایش تولید، سهمی از سودهای حاصله را به آنها داد. اگر در آوریل سال ۱۹۱۷ بلافاصله بانجام این اقدامات انقلابی - دموکراتیک پرداخته بودند، آنگاه روسیه که از لحاظ ذخیره سوخت مایع یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان است میتوانست در جریان تابستان با استفاده از حمل و نقل آبی کارهای بسیار زیادی در امر تأمین مردم از لحاظ مقدار لازم سوخت انجام دهد.

نه دولت بورژوازی و نه دولت ائتلافی - اس ار - منشویک - کادت هیچیک کوچکترین کاری انجام ندادند و فقط به فرم بازی بوروکراتیک اکتفا ورزیدند. آنها جرئت نکردند حتی یک گام انقلابی - دموکراتیک بردارند. همان سلاطین نفت، همان رکود در کارها، همان نفرت کارگران و کارمندان از استثمار کنندگان، همان از هم پاشیدگی ناشی از این اوضاع و همان تاراج دسترنج

مردم – همه بهمان وضع دوران تزاریسم باقی مانده و فقط مارک کاغذهای مراسلاتی در دفاتر ادارات «جمهوری» تغییر یافته است!

در مورد صنعت زغال نیز که بهمان درجه از لحاظ فنی و فرهنگی برای ملی شدن «آماده است» و بهمان شیوه بیشرمانه از طرف غارتگران مردم یعنی سلاطین زغال اداره میشود، ما یکسلسله فاکت های کاملاً مسلم در اختیار داریم که گواه بر کارشکنی مستقیم و تضييع آشکار و از کار انداختن تولید از طرف کارخانه داران است. حتی «رابوچایا گازتا»، روزنامه وزارت منشیوها این فاکتها را تصدیق کرده است. ولی نتیجه چه شد؟ بجز تشکیل مجالس مشاوره قدیمی ارتجاعی بوروکراتیک که در آن کارگران و راهزنان سندیکای زغال «بالمناصفه» یعنی بطور مساوی شرکت داشته اند کوچکترین اقدامی بعمل نیامده است!! حتی یک گام انقلابی – دموکراتیک هم برداشته نشده و برای برقراری یگانه کنترل عملی یعنی کنترل از پائین، از طریق اتحادیه کارمندان، از طریق کارگران و از راه بکار بردن شیوه ترور در مورد صاحبان صنایع زغال سنگ که کشور را بهلاکت میکشانند و تولید را متوقف میسازند، کوچکترین تلاشی بعمل نیامده است! غیر از اینهم نمیشود، ما که «همه» طرفدار «ائتلاف» هستیم، منتها اگر با کادتها نباشد، با محافل بازرگانی – صنعتی و این ائتلاف هم بمعنای آنستکه قدرت را در دست سرمایه داران باقی گذاریم و آنها را به کیفر نرسانیم و اجازه دهیم از پیشرفت کارها جلوگیری کنند و تمام تقصیرها را بگردن کارگران بیاندازند، خرابی را شدت دهند و بدینطریق موجبات غائله کورنیلفی جدیدی را فراهم سازند!

الغاء اسرار بازرگانی

بدون الغاء اسرار بازرگانی کنترل تولید و توزیع یا بصورت یک وعده کاملاً پوچ باقی میماند که فقط بدرد این میخورد که کادتها، اس ارها و منشیوها را و اس ارها و منشیوها هم طبقات زحمتکش را اغفال نمایند و یا اینکه این کنترل فقط با وسائل و شیوه های ارتجاعی – بوروکراتیک عملی خواهد گردید. با اینکه اینموضوع برای هر فردیکه در باره آن سابقه ذهنی غلط نداشته باشد امریست بدیهی و با اینکه روزنامه «پراودا» (۱۳*) در مورد الغاء اسرار بازرگانی جداً پافشاری بخرج داد (ضمناً علت عمده توقیف آنها از طرف دولت کرنسکی خادم سرمایه همین موضوع بود) معهدا نه دولت جمهوری ما و نه «ارگانهای تام الاختیار دموکراسی انقلابی»، هیچیک در باره این نخستین کلام کنترل واقعی کوچکترین فکری هم نکردند.

اینجاست کلید هر کنترل. اینجاست حساسترین نقطه سرمایه، سرمایه ای که تاراجگر مردم است

و در امر تولید کارشکنی می کند. بهمین دلیل است که اس ارها و منشویک ها از تماس با این نقطه بیمناکند.

برهان معمولی سرمایه داران که خرده بورژوازی بدون تفکر آنرا تکرار میکند اینستکه اقتصاد سرمایه داری بطور کلی الغاء اسرار بازرگانی را مطلقاً مجاز می شمرد، زیرا مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و وابستگی مولدین جداگانه به بازار «مصونیت مقدس» دفاتر بازرگانی و داد و ستد بازرگانی و منجمله بانکی را امری ضروری میسازد.

افزادیکه بنحوی از انحاء این برهان را تکرار میکنند هم خود را دستخوش فریب میسازند و هم مردم را می فریبند، زیرا در برابر دو فاکت اساسی بسیار بزرگ و بر همه معلوم زندگی اقتصادی کنونی دیده فرو می بندند. فاکت اول: سرمایه داری بزرگ یعنی خصوصیات اقتصادی بانکها و سندیکاها و فابریکهای بزرگ و غیره فاکت دوم: جنگ.

همانا سرمایه داری بزرگ کنونی که در همه جا به مرحله سرمایه داری انحصاری رسیده است هرگونه شایبه ای را در باره عقلانی بودن الغاء اسرار بازرگانی رد میکند و آنرا به سالوسی و منحصرأ به ابزاری برای پرده پوشی شیادیهای مالی و سودهای باور نکردنی سرمایه بزرگ مبدل میسازد. اقتصاد سرمایه داری بزرگ بنابر طبیعت فنی خود - اقتصادیست اجتماعی شده بدینمعنی که هم برای میلیونها نفر کار میکند و هم از طریق معاملات خود، بطور مستقیم یا غیر مستقیم صدها، هزارها و دهها هزار خانواده را متحد میسازد. این اقتصاد با اقتصاد پیشه ور خرده پا یا دهقان میانه حال که اصولاً هیچگونه دفاتر بازرگانی از خود ندارند و بدینجهت هم الغاء اسرار بازرگانی به آنها مربوط نمیشود - فرق دارد!

در اقتصاد بزرگ جریان معاملات بهرحال بر صدها و بیش از صدها نفر معلومست. قانونی که از اسرار بازرگانی حمایت میکند، مقتضیات تولید یا مبادله را در نظر ندارد، بلکه هدف آن احتکار و سودورزی به ناهنجارترین شکل آن و نیز کلاهبرداریهای آشکار است که چنانچه میدانیم در شرکتهای سهامی روج خاصی دارد و با مهارت خاصی هم بوسیله صورتحسابها و ترازنامه هائیکه به قصد فریب مردم سرهم بندی شده پرده پوشی میشود.

اگر وجود اسرار بازرگانی در اقتصاد کلانی کوچک یعنی بین دهقانان خرده پا و پیشه وران که تولیدشان اجتماعی نشده و پراکنده و متفرق است جنبه ناگزیر دارد، در عوض در اقتصاد سرمایه داری بزرگ حفظ اسرار بازرگانی بمعنای حفظ امتیازات و سودورزی مشتری افراد علیه کلیه مردم است. اینموضوع در حدودیکه قانون انتشار صورتحسابهای شرکتهای سهامی را مقرر داشته است، مورد تصدیق قانون نیز قرار گرفته است، ولی این کنترل - که در تمام کشورهای پیشرفته و نیز در روسیه هم اکنون اجرا میشود - همان کنترل ارتجاعی - بوروکراتیک است که چشم مردم را باز نمیکند و اجازه نمیدهد از تمام کم و کیف معاملات شرکتهای سهامی اطلاع حاصل نمایند.

برای اینکه در این مورد بشیوه انقلابی - دموکراتیک عمل شده باشد، باید بیدرنگ قانون دیگری وضع گردد که اسرار بازرگانی را ملغی سازد و از بنگاههای بزرگ و ثروتمندان کاملترین صورتحسابها را مطالبه نماید و به هر گروهی از افراد کشور که جنبه توده ای داشته و تعدادشان به میزان قابل ملاحظه ای رسیده باشد (مثلاً به ۱۰۰۰ یا ۱۰۰۰۰ انتخاب کننده) حق بدهد هر سندی را در هر بنگاه بزرگ واریسی کنند. چنین اقدامی با یک فرمان ساده کاملاً و به آسانی قابل اجرا است فقط با این اقدام است که میتوان دامنه ابتکار توده ها را برای برقراری کنترل از طریق اتحادیه های کارمندان و اتحادیه های کارگران و کلیه احزاب دموکراتیک بسط داد و فقط این اقدام میتواند به کنترل یک جنبه جدی و دموکراتیک بدهد.

به این موضوع جنگ را نیز اضافه کنید. اکثریت عظیم بنگاههای بازرگانی - صنعتی اکنون برای «بازار آزاد» کار نکرده بلکه برای دولت، برای جنگ کار میکنند. من در «پراودا» هم متذکر شدم افرادی که به ما اعتراض مینمایند و براهینی در باره عدم امکان استقرار سوسیالیسم می آورند، دروغ میگویند و سه بار هم دروغ میگویند زیرا مطلب بر سر استقرار سوسیالیسم در حال حاضر و بطور فوری و در فاصله از امروز تا فردا نیست، بلکه بر سر آنست که از چپاول خزانه دولت پرده برداشته شود. (۱۴*)

اقتصاد سرمایه داری که «برای جنگ» کار میکند (یعنی اقتصادی که مستقیم یا غیر مستقیم با تهیه و تحویل مهمات و ملزومات جنگی سروکار دارد) جز خزانه دزدی سیستماتیک که صورت قانونی به آن داده شده باشد چیز دیگری نیست و آقایان کادتها و باتفاق آنان منشویک ها و اس ارها هم که با الغاء اسرار بازرگانی مخالفت میورزند، جز دستیاران و استتار کنندگان عمل خزانه دزدی کسی دیگری نیستند.

جنگ آلان برای روسیه هر روز به بهای ۵۰ میلیون روبل تمام میشود. قسمت اعظم این ۵۰ میلیون مخارج روزانه بجیب پیمانکاران ملزومات و مهمات جنگی می ریزد از این ۵۰ میلیون هر روز دست کم ۵ میلیون و به احتمال قوی تر ده میلیون و بیشتر را «درآمد حلال» سرمایه داران و کارمندان عالیرتبه ای تشکیل میدهد که بنحوی از انحاء با آنها بند و بست دارند. در این مورد بخصوص تجارتخانه ای بزرگ و بانکها که معاملات مربوط به تحویل ملزومات و مهمات جنگی را از لحاظ پولی تأمین میکنند، سودهای گزافی بچنگ می آورند و بخصوص از راه خزانه دزدی، زیرا به این اغواء و پوست کندن مردم که «بمناسبت» مصائب جنگ، «بمناسبت» هلاکت صدها و هزارها تن انجام می گیرد، نمی توان جز خزانه دزدی نام دیگری داد.

از این سودهای مفتضحی که در نتیجه تحویل مهمات و ملزومات جنگی بدست می آید، از «ضمانت نامه ها» تیکه بانکها آنرا پنهان میدارند، از نام کسانیکه با استفاده از گرانی روزافزون بر ثروت خود میافزایند - «همه» باخبرند و در «جامعه» با پوزخند از آن صحبت میکنند و حتی

در جرائد بورژوازی نیز که حسب المعمول در باره قضایای «نامطبوع» سکوت میکنند و مسائل «قلقلک دهنده» را نادیده میانگارند اغلب در این باره اشارات دقیقی مشاهده میشود. همه از این موضوع باخبرند و همه درباره آن سکوت اختیار میکنند، همه آنرا تحمل میکنند و همه با دولت که در باره «نظارت» و «تنظیم» داد و سخن میدهد - سر سازش دارند!!

دموکراتهای انقلابی، اگر واقعاً انقلابی و دموکرات باشند، باید بیدرنگ قانونی وضع نمایند که اسرار بازرگانی را ملغی سازد، پیمانکاران و بازرگانان را موظف بدادن حساب نماید، غدغن کند که بدون اجازه اولیای امور حق دست کشیدن از فعالیت حرفه ای خود را نداشته باشند، برای پنهان داشتن منافع و فریب مردم مجازات ضبط اموال و تیرباران را (۱۵*) مقرر دارد و موجبات واریسی و کنترل از پائین یعنی بشیوه دموکراتیک، بتوسط خود مردم و اتحادیه های کارمندان و کارگران و مصرف کنندگان و غیره را فراهم سازد.

اس ارها و منشویکهای ما کاملاً شایستگی عنوان دموکراتهای مرعوب را دارند، زیرا در مورد این مسئله همان چیزها که تمام خرده بورژواهای مرعوب میگویند تکرار میکنند و آن اینکه در صورت بکار بردن اقدامات «بسیار شدید» سرمایه داران «میرمند» و بدون سرمایه داران کار «ما» از پیش نخواهد رفت و شاید میلیونرهای انگلیس و فرانسه نیز که هر چه باشد از ما «پشیمانی میکنند» «برنجند» و قس علیهذا. گوئی بلشویکها پیشنهادی میکنند که در تاریخ بشر سابقه نداشته و هرگز آزموده نشده و جنبه «تخیلی» دارد و حال آنکه در حقیقت امر ۱۲۵ سال پیش از این در فرانسه افرادی که واقعاً «دموکرات انقلابی» بودند، واقعاً به جنبه عادلانه و تدافعی جنگی که از طرف خود آنها میشد ایمان داشتند و واقعاً به توده های مردم که خود نیز بهمین موضوع ایمان صادقانه داشتند، متکی بودند، توانسته بودند ثروتمندان را تحت کنترل انقلابی قرار دهند و به نتایجی برسند که تمام جهان در برابر آن سر تعظیم فرود آورد. و اما طی این ۵ ربع قرن سرمایه داری در جریان تکامل خود بانکها و سندیکاها و راههای آهن و غیره را بوجود آورده و بدینطریق اجرای اقدامات مربوط به برقراری کنترل واقعاً دموکراتیک از طرف کارگران و دهقانان بر استثمارگران یعنی ملاکین و سرمایه داران را صد بار سهلتر و ساده تر نموده است.

در حقیقت امر تمام مسئله کنترل باینموضوع منحصر میشود که کی چه کسی را کنترل میکنند یعنی چه طبقه ای کنترل کننده و چه طبقه ای کنترل شونده است. در روسیه جمهوری ما در سایه دخالت «ارگانهای تام الاختیار» باصطلاح دموکراسی انقلابی، تاکنون ملاکین و سرمایه داران کنترل کننده شناخته شده و میشوند. و در نتیجه این امر جیب کنی سرمایه داران که موجب خشم و غضب عمومی مردم شده و خرابی که سرمایه داران مصنوعاً آنرا دامن میزنند ناگزیر میگردد. باید با عزم راسخ، بدون بازگشت و بدون ترس از گسیختن پیوند با کهنه و بدون ترس از جسورانه پیا داشتن نو به برقراری کنترل بر ملاکین و سرمایه داران از طرف کارگران و دهقانان پرداخت. و این

همانست که اس ارها و منشویکهای ما از آن بیش از آتش میترسند.

متحد ساختن اجباری در کارتلها

کارتلیزاسیون اجباری یعنی متحد ساختن اجباری مثلاً صاحبان صنایع در کارتل ها هم اکنون در آلمان به مرحله عمل گذارده شده است. در اینجا بهیچوجه چیز تازه ای وجود ندارد. در این مورد هم ما بگناه اس ارها و منشویکها ناظر رکود مطلق روسیه جمهوری هستیم که احزاب کم ارج آنرا با رقص کادریل «مشغول میدارند»، بدینطریق که گاه با کادتها میرقصند، گاه با بوبلیکف ها و گاه با ترشنکوها و کرنسکی ها.

کارتلیزاسیون اجباری از یطرف شیوه مخصوص است که دولت بوسیله آن تکامل سرمایه داری را که همیشه و در همه جا به تشکیل مبارزه طبقاتی و افزایش تعداد و تنوع و اهمیت کارتلها منجر میگردد، بجلو سوق میدهد. و از طرف دیگر این «کارتل سازی» اجباری شرط لازم و مقدماتی هر کنترل تا اندازه ای جدی و هر گونه صرفه جوئی کار مردم است.

مثلاً قانون آلمان صاحبان کارخانه های چرمسازی یک محل یا تمام کشور را موظف میسازد در کارتل متحد شوند، ضمناً نماینده دولت نیز برای کنترل داخل هیئت مدیره این کارتل میشود. چنین قانونی بطور مستقیم یعنی بخودی خود کوچکترین خدشه ای بمناسبات مالکیت وارد نمیسازد و پیشیزی از هیچ صاحب مالی نمی ستاند و از پیش معین نمیکند که آیا شکلهای اجرای این کنترل و جهت و روح آن جنبه ارتجاعی – بوروکراتیک خواهد داشت یا انقلابی – دموکراتیک.

چنین قوانینی را ممکن بود و میبایست بیدرنگ و بدون فوت یک هفته از وقت گرانبها، در کشور ما وضع نمود و ضمناً تعیین شکل های مشخصتر اجرای قانون، سرعت اجرای آن، شیوه های نظارت بر اجرای آن و غیره را هم به خود اوضاع اجتماعی واگذار کرد. دولت برای وضع چنین قانونی نه نیازی بدستگاه مخصوص دارد نه به تحقیق مخصوص و نه به هیچگونه پژوهش مقدماتی، تنها چیزی که لازمست عزم راسخ به گسیختن پیوند با بعضی از منافع خصوصی سرمایه داران است، که باین قبیل مداخله جوئیها «عادت نکرده اند» و نمیخواهند از مافوق سودهائی دل بکنند که موجبات تحصیل آن را علاوه بر فقدان کنترل، اداره امور بشیوه کهن فراهم میسازد.

برای صدور چنین قانونی هیچ دستگاه و هیچ «آماری» (که چرنف میخواست آنرا جانشین ابتکار انقلابی دهقانان سازد) لازم نیست، زیرا اجرای آنرا باید بعهده خود کارخانه داران یا صاحبان صنایع و نیز بعهده نیروهای اجتماعی موجود محول ساخت که آنهم باز تحت کنترل نیروهای اجتماعی (یعنی نه دولتی و بوروکراتیک) موجود قرار گیرد. ضمناً این نیروها حتماً باید از باصطلاح «صنف

های پائین» یعنی از طبقات ستمکش و استثمار شونده باشند که در تاریخ همیشه از لحاظ استعداد قهرمانی و جانفشانی و انضباط رفیقانه بطور قیاس ناپذیری از استثمارگران برتر بوده اند.

فرض کنیم که در کشور ما حکومتی واقعاً انقلابی دموکراتیک بر سرکار است و این حکومت مقرر میدارد: همه کارخانه داران و صاحبان صنایع هر رشته از تولید، در صورتیکه مثلاً کمتر از دو کارگر در اختیار نداشته باشند، بیدرنگ موظفند در کارتل‌های شهرستان و استان متحد شوند. مسئول اجرای بلانحراف این قانون در درجه اول کارخانه داران، مدیران کارخانه ها، اعضاء هیئت مدیره و سهامداران بزرگ خواهند بود. (زیرا اینها همه سران واقعی صنایع کنونی و صاحبان واقعی آند) و در صورت سرپیچی از اجرای فوری این قانون بمشابه فراریان از خدمت نظام تلقی خواهند شد و به همین جرم هم مورد مجازات قرار خواهند گرفت و ضمناً در اینمورد قاعده ضمانت جمعی مجری خواهد شد یعنی همه مسئول هر فرد و هر فرد مسئول همه خواهد بود و ضامن اجراء همه دارائی آنها است. سپس همه کارمندان نیز مسئولیت خواهند داشت و آنها هم باید تشکیل اتحادیه واحدی بدهند و نیز همه کارگران مجتمع در اتحادیه های صنفی نیز مسئولیت دارند. هدف «کارتل سازی» برقراری کاملترین و دقیقترین و مفصلترین محاسبات و بخصوص تجمع معاملات مربوط به خرید مواد خام، فروش مصنوعات و نیز صرفه جوئی در وسائل و نیروی کار توده های مردم است. در صورت جمع شدن بنگاههای پراکنده در یک سندیکای واحد، این صرفه جوئی، همانگونه که علم اقتصاد می آموزد با نمونه تمام سندیکاهای، کارتلها و ترستها نشان میدهد، بمیزان هنگفتی خواهد رسید. ضمناً باز هم باید تکرار کنیم که این تجمع در سندیکا ذره ای در مناسبت مالکیت تغییر نمیدهد و پشیزی از هیچ صاحب مالی نمی ستاند. این نکته را باید جداً تأکید کرد، زیرا جرائد بورژوازی دائماً صاحبکاران (۱۶*) خرده پا و میانه حال را «میتراسانند» و چنین وانمود میسازند که گویا سوسیالیستها بطور اعم و بلشویکها بطور اخص میخواستند از آنها «سلب مالکیت کنند»: این ادعا سراپا کذب است، زیرا سوسیالیستها حتی در صورت انقلاب کامل سوسیالیستی هم نمیخواستند و نمیتوانند از دهقانان خرده پا سلب مالکیت کنند و نخواهند کرد. منظور ما فقط اجرای آن اقدامات فوری و فوری است که هم اکنون در اروپا باختری عملی شده و هر دموکراسی تا اندازه ای پیگیر برای مبارزه علیه خطر فلاکت حتمی باید بیدرنگ آنرا در کشور ما عملی کند.

متحد ساختن صاحبکاران خرده پا و میانه حال در کارتلها بعلت پراکندگی بینهایت بنگاههای آنها، بدوی بودن تکنیک این بنگاهها و بیسوادی یا بیمعلوماتی صاحبان آنها هم از لحاظ فنی و هم از لحاظ فرهنگی با دشواریهای جدی برخورد خواهد کرد. ولی بخصوص این بنگاهها را میتوان از قانون مستثنی ساخت (همانگونه که فوقاً در فرض خود متذکر شدیم) و متحد نشدن آنها و بطریق اولی تأخیر در متحد ساختن آنها مانع جدی در کار ایجاد نخواهد کرد، زیرا این بنگاههای کوچک با وجود تعداد عظیم خود، معهدا در مقیاس عمومی تولید و نیز از لحاظ اهمیتی که

برای تمام اقتصاد ملی من حیث المجموع دارند نقش ناچیزی بازی میکنند و بعلاوه اغلب هم بنحوی از انحاء به بنگاههای بزرگ وابسته اند.

نقش قطعی را فقط بنگاههای بزرگ بازی میکنند و در اینجا وسائل و نیروی فنی و فرهنگی لازم برای انجام این «کارتل سازی» در دست هست، تنها چیزی که کم داریم اراده خلل ناپذیر یک حکومت انقلابی برای بکار انداختن این نیروها و این وسائل است که باید با رفتاری محکم، قطعی و با سخت گیری خشونت آمیز نسبت با استثمارگران توأم باشد.

هر قدر کشور از لحاظ کارشناسان فنی و بطور کلی از لحاظ نیروی روشنفکری فقیرتر باشد بهمان نسبت ضرورت مبرمتری پیدا میکند که با سرعت و قطعیت هر چه بیشتر فرمان متحد ساختن اجباری صادر گردد و اجرای آن از بنگاههای کلان و بزرگ آغاز شود، زیرا در نتیجه این متحد ساختن در نیروهای روشنفکری نیز صرفه جوئی میگردد و امکان استفاده کامل از این نیروها و توزیع صحیحتر آنها فراهم میشود. جائیکه حتی دهقانان روس در کوره دههای خود، در دوران حکومت تزاری با وجود هزاران مانع و رادعی که این حکومت در سر راه آنان ایجاد میکرد توانستند پس از سال ۱۹۰۵ در امر ایجاد انواع اتحادیه ها گام عظیمی به پیش بردارند، آنگاه بدیهی است که صنایع بزرگ و متوسط و بازرگانی را میتوان در ظرف چند ماه و حتی سریعتر متحد ساخت ولی بدین شرط که دولت واقعاً انقلابی دموکراتیکی که متکی به پشتیبانی و شرکت و دلبستگی و مصالح «قشرهای پائین» یعنی دموکراسی کارمندان و کارگران باشد و آنها را به اجرای کنترل دعوت کند - در اینمورد شیوه اجبار را بکار برد.

تنظیم امور مصرف

جنگ همه کشورهای محارب و بسیاری از کشورهای بیطرف را وادار نموده است مصرف را تحت نظم در آورند. در نتیجه این امر جیره بندی نان قدم بعرصه وجود گذاشت و پدیده ای عادی شد و جیره بندی های دیگری را هم سبب گردید. روسیه نیز از این جریان برکنار نماند و در این کشور هم جیره بندی نان معمول شد.

ولی با همین مثال است که شاید ما بتوانیم روشن تر از هر مثالی اسلوبهای ارتجاعی - بوروکراتیک مبارزه علیه فلاکت را که در آنها سعی میشود بحداقل اصلاحات اکتفا گردد با اسلوبهای انقلابی دموکراتیک مقایسه کنیم که برای داشتن شایستگی این عنوان هدف مستقیم آنها باید گسیختن جبری پیوند با جامعه کهنه سپری شده و حرکت هر چه سریعتر بجلو باشد.

جیره بندی نان که بارزترین نمونه تنظیم امور مصرف در کشورهای سرمایه داری معاصر است، یک هدف را تعقیب میکند و یک وظیفه را انجام میدهد (در بهترین موارد انجام میدهد) و آن

عبارتست از: توزیع مقدار موجود نان بقسمیکه به همه برسد. میزان حداکثری که برای مصرف معین شده بهیچوجه شامل تمام محصولات نشده و فقط مهمترین محصولات مورد نیاز «مردم» را در بر میگیرد. همین و بس. در فکر چیزهای دیگر نیستند. ذخائر موجود غله را بشیوه بوروکراتیک حساب میکنند و سرانه بین افراد تقسیم مینمایند، جیره هر نفر را تعیین میکنند و آنرا اعلام میدارند و بهمین اکتفا میورزند. به اشیاء تجملی دست نمیزنند، زیرا مقدار آنها «در هر حال» اندک است و بهای آنها «در هر حال» بقدری گرانست که «مردم» را بدان دسترسی نیست. بدینجهت در همه کشورهای محارب بدون استثناء و حتی در آلمان که شاید بدون چون و چرا بتوان آنرا از لحاظ تنظیم بسیار دقیق و وسواس آمیز و جدی امور مصرف نمونه دانست، حتی در آلمان، ما دائماً ناظر آنیم که چگونه توانگران بهرگونه «جیره بندی» پشت پا میزنند. ضمناً در اینجا نیز این موضوع بر «همه» معلومست و اینجا نیز «همه» با لبخند تمسخر از آن صحبت میکنند و با وجود سختگیری خشونت آمیز و سربازخانه ای اداره سانسور آلمان، معهداً دائماً در جرائد سوسیالیستی و گاه حتی بورژوائی آلمان مقالات و اخباری درج میگردد حاکی از اینکه «فهرست غذای» توانگران چگونه است، چگونه فلان توانگر در فلان کورارت بهر مقدار که خواسته باشد نان سفید دریافت میکند (بعنوان بیمار هر کس میتواند او را ملاقات کند... البته کسانیکه پول زیاد دارند) و چگونه توانگران بجای اشیاء مورد مصرف مردم عادی، اشیاء تجملی نایاب مصرف میکنند.

برای دولت مرتجع سرمایه داری که میترسد ارکان سرمایه داری، ارکان بردگی مزدوری، ارکان سیادت اقتصادی توانگران را متزلزل سازد، میترسد سطح ابتکار کارگران و بطور کلی زحمتکشان را ارتقاء دهد، میترسد آتش توقعات آنها را «برافروزد» برای چنین دولتی بجز جیره بندی نان چیز دیگری لازم نیست. چنین دولتی حتی یک لحظه و در یک قدم هم از تعقیب هدف ارتجاعی خود دست بردار نیست بدینمعنی که میکوشد: سرمایه داری را تحکیم نماید، از سست بنیان ساختنش جلوگیری کند و در امر «تنظیم امور اقتصادی» بطور اعم و تنظیم مصرف بطور اخص فقط به اقداماتی اکتفا ورزد که برای تغذیه مردم ضرورت مطلق دارد، بدون اینکه بهیچوجه در فکر تنظیم واقعی مصرف باشد یعنی توانگران را تحت کنترل قرار دهد و بدوش آنها که در زمان صلح دارای موقعیت بهتر و امتیازات گوناگون و شکم سیر و ماوراء سیر بودند در زمان جنگ بار سنگینتری را تحمیل نماید.

حل ارتجاعی – بوروکراتیک مسائلی که جنگ در برابر مردم قرار داده است به جیره بندی نان و توزیع بالتساوی محصولاتی که برای تغذیه «مردم» ضرورت مطلق دارد محدود میشود و در عین حال ذره ای از اصول بوروکراتیسم و ارتجاعی تخطی نمیشود یعنی این هدف تعقیب میگردد که: سطح ابتکار تهیدستان، پرولتاریا، توده مردم ("demos") ارتقاء نیابد، کنترل آنها بر توانگران عملی

نگردد و برای آنکه توانگران بتوانند اشیاء تجملی را برای خود تأمین نمایند مفر بیشتری باقی گذارده شود. باز هم تکرار میکنیم که در تمام کشورها و حتی در آلمان - روسیه که دیگر جای خود دارد - از این مفرها هر چه بخواهید باقی گذاشته شده، «مردم عادی» گرسنگی میکشند، ولی توانگران به کورارتهای میروند، جیره رسمی ناچیز را با انواع «اضافات» از گوشه و کنار تکمیل میکنند و اجازه کنترل خود را نمیدهند.

در روسیه که اندکی بیش نیست علیه تزاریسم بنام آزادی و برابری انقلاب نموده است، در روسیه که از لحاظ مؤسسات واقعاً سیاسی خود فوراً به جمهوری دموکراتیک مبدل شده است، این موضوع که همه می بینند توانگران با چه سهولتی به «جیره بندی نان» پشت پا میزنند - بر مردم بسیار گران می آید و موجب ناخرسندی، اشمئزاز، برآشفتگی و خشم توده ها میگردد. این سهولت - بخصوص بسیار زیاد است. «زیر جلکی» و با بهای بسیار گزاف و بخصوص «بتوسط پارتی» (که فقط توانگران دارند) هر چیزی را و آنهم به مقدار زیاد بدست می آورند. مردم گرسنگی میکشند و تنظیم مصرف در دایره بسیار تنگ شیوه های ارتجاعی بوروکراتیک محدود مانده است. از طرف دولت ذره ای فکر، ذره ای دلسوزی نمیشود تا این عمل را طبق اصول واقعاً انقلابی دموکراتیک انجام دهد.

«همه» از نوبه ایستادن زجر میکشند، ولی... ولی توانگران خدمتکاران خود را برای نوبه ایستادن میفرستند و حتی برای اینکار خدمتکاران مخصوصی استخدام میکنند! بفرمائید اینهم «دموکراتیسم!»

اگر از سیاست انقلابی دموکراتیک پیروی میشد، آنگاه در اینهنگام که کشور دچار مصائب بیسابقه است، برای مبارزه با خطر فلاکت فقط به جیره بندی نان اکتفا نمیگردید بلکه به اقدامات دیگری نیز دست زده میشد بدین معنی که اولاً تمام اهالی را مجبور میکردند در شرکتهای مصرف متحد شوند، زیرا بدون چنین اتحادی نمیتوان مصرف را تحت کنترل کامل داشت؛ ثانیاً برای توانگران کار اجباری معین میگردد یعنی آنها را وادار میساختند در این شرکتهای مصرف مجاناً کار منشیگری و کارهایی نظیر آنرا بر عهده گیرند؛ ثالثاً تمام محصولات مخصوص مصرف واقعاً بین تمام اهالی بطور متساوی تقسیم میشد تا سنگینی بار جنگ بطور واقعاً مساوی تقسیم شود؛ رابعاً موجبات چنان کنترلی فراهم میگردد که در آن بویژه مصرف توانگران تحت کنترل طبقات تهیدست اهالی قرار گیرد.

ایجاد دموکراتیسم واقعی در این رشته و تجلی شیوه انقلابی واقعی در مورد برقراری کنترل از طرف همان طبقاتی از مردم که بیش از همه نیازمندند - گام بسیار عظیمی خواهد بود که در امر بکار انداختن کلیه قوای روشنفکری موجود و تشدید انرژی واقعاً انقلابی تمام مردم، به پیش برداشته خواهد شد والا اکنون وزرای روسیه جمهوری و انقلابی دموکراتیک نیز نظیر اخوان خود در

سایر کشورهای امپریالیستی در باره «کار عمومی بنفع مردم» و «بکار انداختن تمام قوا» داد سخن میدهند ولی مردم سالوسانه بودن این قبیل سخنان را برای العین می بینند، احساس میکنند و درک مینمایند.

نتیجه آن درجا زدن، فزونی وقفه ناپذیر خرابی و پریشانی و نزدیک شدن فلاکت است، زیرا دولت ما قادر نیست بشیوه کورنیلف و هندنبورگ و به سبک عمومی امپریالیستی برای کارگران رژیم اعمال شاقه نظامی برقرار سازد چون - شعائر، خاطرات، آثار، عادات و مؤسسات انقلاب، هنوز خیلی در بین مردم زنده است و نیز دولت ما نمیخواهد گامهای جدی در راه انقلابی دموکراتیک بردارد، زیرا سراپا و پای تا سر آن در بند وابستگی به بورژوازی و «ائتلاف» با بورژوازیست و از دست زدن به امتیازات عملاً موجود وی میترسد.

خرابکاری در امور سازمانهای دموکراتیک

از طرف دولت

ما شیوه ها و اسلوبهای گوناگون مبارزه با فلاکت و قحطی را بررسی نمودیم. ما همه جا ناظر آشتی ناپذیری تناقضاتی بودیم که بین دموکراسی از یکطرف و دولت و دسته بندی اس ارها و منشیوها که از آن پشتیبانی میکنند از طرف دیگر، وجود دارد. برای اینکه ثابت شود این تناقضات واقعیت دارد و ساخته ما نیست و آشتی ناپذیری آنها را وجود تصادمات دارای جنبه همگانی عملاً به ثبوت میرساند، ذکر دو «نتیجه» و دو درس بسیار نمونه وار ششماهه انقلاب ما کافیهست.

دوران «فرمانروائی» پالچینسکی - یک درس و دوران «فرمانروائی» و سقوط پشخونف - درس دیگر.

در حقیقت امر اقدامات فوق الذکر در باره مبارزه علیه فلاکت و قحطی بطور خلاصه عبارت از اینستکه اهالی و در نوبه اول دموکراسی یعنی اکثریت اهالی که مقدم بر همه از طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان و بویژه دهقانان تهیدست تشکیل میشوند برای «گرد آمدن در اتحادیه»ها از هر جهت تشویق گردند (و در صورت لزوم حتی به این کار مجبور شوند). خود اهالی هم برای مبارزه با دشواریهای بیسابقه و فشارها و بدبختی های جنگ خود بخود در همین راه گام نهاده اند.

تزاریسم بانواع وسائل از «اتحادیه تشکیل دادن» مستقلانه و آزاد اهالی ممانعت میکرد. ولی پس از سقوط سلطنت تزاری سازمانهای دموکراتیک در سراسر روسیه آغاز پیدایش نهادند و بسرعت رو به رشد گذاردند. سازمانهای دموکراتیکی که خود بخود بوجود آمده بودند از قبیل انواع

کمیته های تدارکات، کمیته های خواربار، انجمن مشاوره در اطراف مسائل سوخت و غیره و غیره علیه فلاکت مبارزه پرداختند.

و اما جالب ترین نکات تمام تاریخ شش ماهه انقلاب ما از لحاظ مسئله مورد بحث عبارت از اینست که حکومتی که خود را جمهوری و انقلابی میخواند، حکومتی که منشویکها و اس ارها بنام «ارگانهای تام الاختیار دموکراسی انقلابی» از آن پشتیبانی مینمایند علیه سازمانهای دموکراتیک مبارزه کرد و بر آنها غالب آمد!!

پالچینسکی بمناسبت این مبارزه، اسفناک ترین و وسیعترین شهرت را در سراسر روسیه کسب نمود. او پشت سر حکومت عمل میکرد و آشکارا در برابر مردم اقدامی نمی نمود (درست همان عملی که بطور کلی کادتها ترجیح میدادند؛ بدینمعنی که «برای مردم» با طیب خاطر تسره تلی را پیش میانداختند، ولی خود تمام کارهای مهم را در خفا سرهم بندی میکردند). پالچینسکی از هر گونه اقدام جدی سازمانهای دموکراتیک خودرو ممانعت میکرد و آنرا عقیم میگذاشت، زیرا هیچ اقدام جدی ممکن نبود بدون «زیان» رساندن بسوذهای برون از حساب و خود رائی کیت کیتیچ ها عملی گردد و پالچینسکی هم مدافع صدیق و چاکر کیت کیتیچ ها بود. کار بجائی میرسید که پالچینسکی علناً دستورهای سازمانهای دموکراتیک خود رو را لغو میکرد!! ضمناً این قضیه در جرائد هم درج گردید.

تمام دوران «فرمانروائی» پالچینسکی – که ماههای زیادی بطول انجامید و درست مقارن با دوران «وزارت» تسره تلی، اسکوبلف و چرنف بود – سراپا رسوائی نفرت انگیز و عقیم گذاردن اراده مردم و اجرای تصمیمات دموکراسی بسود سرمایه داران و بخاطر سودورزیهای پلید آنها بود. بدیهی است آنچه در روزنامه ها میتوانست درج شود فقط بخش ناچیزی از «هنرنمائیهای» پالچینسکی را تشکیل میداد و اما بازجوئی کامل اعمال او در مورد ایجاد موانع در راه مبارزه با قحطی کاریست که انجام آن فقط از عمده دولت حقیقتاً دموکراتیک پرولتاریا ساخته است و این هنگامیست که پرولتاریا حکومت را بکف می آورد و نامه اعمال پالچینسکی و امثالهم را بدون پرده پوشی در اختیار دادگاه مردم میگذارد.

شاید معترضانه به ما بگویند که آخر پالچینسکی استثنائی بیش نبود و تازه او را هم که از کار برکنار ساختند... ولی تمام مطلب در همین است که پالچینسکی استثناء نیست بلکه قاعده عمومی است و با برکنار ساختن وی اوضاع ذره ای بهبودی نیافته است و پالچینسکی های دیگر با نام و نشان دیگری جای او را اشغال کرده اند و «نفوذ» سرمایه داران و سیاست عقیم گذاردن امر مبارزه با قحطی که بنفع آنان انجام میگرفت بکلی دست نخورده ماند. زیرا کرنسکی و شرکاء فقط پرده ای را برای حفاظت منافع سرمایه داران تشکیل میدادند.

بارزترین برهان این مدعا – کناره گیری پشخونف وزیر خواربار از کابینه است. چنانچه میدانیم

پشخونف از معتدلترین ناردنیک هاست. ولی او در امر سازمان خواربار میخواست با نیت پاک و در تماس با سازمانهای دموکراتیک و به اتکاء آنها کار کند. تجربه کار پشخونف و کناره گیری او بخصوص از اینجهت جالب است که این ناردنیک بسیار معتدل و عضو حزب «سوسیالیست خلق» با اینکه بهرگونه صلح و مصالحه ای با بورژوازی حاضر است معهداً مجبور به کناره گیری شد! زیرا دولت کرنسکی بسود سرمایه داران و ملاکین و کولاک ها نرخ ثابت غله را بالا برد!!

م. اسمیت در شماره ۱ روزنامه «سوابودنایا ژیزن» مورخه ۲ سپتامبر، این «اقدام» و اهمیت آنرا چنین توصیف میکند:

«چند روز قبل از اینکه حکومت در باره نرخ ثابت غله تصمیم بگیرد، در کمیته کشوری خواربار حادثه زیرین اتفاق افتاد: رولوویچ نماینده دست راست و مدافع سرسخت بازرگانی خصوصی و دشمن آشتی ناپذیر انحصار غله و دخالت حکومت در امور اقتصادی با بانگی رسا و تبسمی حاکی از رضایت خاطر اعلام نمود طبق اطلاعاتی که بوی رسیده نرخ ثابت غله بزودی ترقی داده خواهد شد. ولی نماینده شورای نمایندگان کارگران و سربازان در پاسخ وی اظهار داشت که از چنین موضوعی باخبر نیست و مادامکه انقلاب در روسیه ادامه دارد چنین عملی شدنی نیست و بهر حال دولت بدون مشورت با ارگانهای تام الاختیار دموکراسی یعنی شورای اقتصادی و کمیته کشوری خواربار نمیتواند باین اقدام دست بزند. نماینده شورای نمایندگان دهقانان نیز با این اظهار، موافقت نمود.

ولی افسوس! واقعیت در این گفت و شنود، اصلاحی بس بیرحمانه وارد نمود: «آنکه ذیحق در آمد نماینده صاحبان مزایا بود نه نمایندگان دموکراسی معلوم شد که وی از سوء قصدی که علیه حقوق دموکراسی تهیه میدیدند بخوبی باخبر بود و حال آنکه نمایندگان دموکراسی حتی امکان یک چنین سوء قصدی را نیز با خشم و غضب رد کردند».

بطوریکه می بینید هم نماینده کارگران و هم نماینده دهقانان بنام اکثریت عظیم مردم عقیده خود را صریحاً اظهار میدارند، ولی دولت کرنسکی عکس آن یعنی بنفع سرمایه داران عمل میکند!

رولوویچ نماینده سرمایه داران در خفای دموکراسی بخوبی از همه چیز باخبر بود، درست همانطور که ما همیشه ناظر این قضیه بوده ایم و حالا هم هستیم که چگونه روزنامه های بورژوائی «رچ» و «بیرژوکا» از تمامی آنچه در حکومت کرنسکی میگذرد به بهترین وجهی باخبرند.

آیا این باخبری شایان توجه بر چه چیزی دلالت میکند؟ روشن است: براینکه سرمایه داران از خود دارای «راه و چاهائی» هستند و قدرت را عملاً در دست خود دارند و کرنسکی مهره ایست که هر طور و هر وقت برای آنها لازم باشد حرکتش میدهند. مصالح دهها میلیون کارگر و دهقان

فدای سودورزی مشتی توانگر آزمند شده است.

ولی اس ارها و منشویک های ما در مقابل این عمل نفرت انگیز استهزاء مردم چه پاسخ میدهند؟ شاید آنها خطاب به کارگران و دهقانان پیامی صادر کرده و اعلام داشته اند پس از این جای کرنسکی و همکارانش فقط در زندان خواهد بود؟

معاذالله! اس ارها و منشویکها بتوسط «شعبه اقتصادی» که متعلق به آنهاست، فقط به صدور قطعنامه مخوفی که فوقاً بدان اشاره کردیم اکتفا ورزیدند! آنها در این قطعنامه اعلام میدارند که بالا بردن نرخ غله از طرف دولت کرنسکی «اقدامیست هلاکتبار که هم به امر خواربار و هم به تمام شئون اقتصادی کشور شدیدترین ضربات را وارد میسازد» و این اقدام هلاکتبار با «نقض» مستقیم قانون انجام گرفته است!!

چنین است نتایج سیاست سازشکاری، سیاست کرشمه بازی با کرنسکی و تمایل «ترحم» به وی! دولت قانون را نقض میکند و بسود توانگران، ملاکین و سرمایه داران دست به اقدامی میزند که امر نظارت و خواربار و بهبود وضع بینهایت پریشان خواربار را دستخوش فنا میسازد - ولی اس ارها و منشویکها کماکان از سازش با محافل بازرگانی - صنعتی دم میزنند و کماکان در مجالس مشاوره با ترشنکو شرکت میجویند و به کرنسکی ترحم مینمایند و بصدور قطعنامه پوچ تعرض آمیزی که دولت با آرامش خاطر آنرا به کشوی میز خود سپرده است، اکتفا میورزند!! اینجاست که حقیقت با وضوح خاص آشکار میگردد و معلوم میشود اس ارها و منشویکها به مردم و به امر انقلاب خیانت ورزیده اند و بلشویکها هستند که به پیشوای واقعی توده ها، حتی توده های پیرو اس ارها و منشویک ها، مبدل می شوند.

زیرا فقط در صورتیکه پرولتاریا و بر رأس آن حزب بلشویکها قدرت را بکف آورد میتوان به افتضاحاتی که کرنسکی و شرکاء ببار آورده اند پایان بخشید و فعالیت سازمانهای دموکراتیک خواربار و تدارکات و غیره را که کرنسکی و دولت او عقیم میگذارند، تجدید نمود.

بلشویکها بعنوان نماینده تمام مردم عمل می کنند - این موضوع از مثال فوق الذکر با نهایت وضوح دیده میشود -، آنها برای تأمین خواربار و مواد ضروری و رفع نیازمندیهای حیاتی کارگران و دهقانان و علی رغم سیاست متزلزل و مردد و واقعاً خیانتبار اس ارها و منشویکها که کشور را به رسوائی هائی نظیر این بالا بردن نرخ غله دچار ساخته است - مبارزه میکنند!

ورشکستگی مالی و طرق جلوگیری آن

مسئله بالا بردن نرخ ثابت غله جنبه دیگری نیز دارد. این امر دال بر آنستکه میزان انتشار اسکناس مجدداً بطور نامنظمی افزایش یافته و در راه تشدید گرانی گام جدیدی برداشته شده،

پریشانی مالی شدت پذیرفته و ورشکستگی مالی نزدیک شده است. همه بدینموضوع معترفند که انتشار اسکناس بدترین نوع وام اجباریست و بیش از همه موجب وخامت وضع کارگران و بخش تهیدست اهالی میگردد و خود مسبب عمده بی نظمی اوضاع مالی است.

دولت کرنسکی که مورد پشتیبانی اس ارها و منشویک ها است درست بهمین اقدام متوسل میگردد!

برای مبارزه جدی با پریشانی مالی و ورشکستگی ناگزیر مالی راه دیگری وجود ندارد، جز اینکه هرگونه پیوندی با مصالح سرمایه بشیوه انقلابی گسیخته شود و کنترلی واقعاً دموکراتیک یعنی «از پائین» و بتوسط کارگران و دهقانان تهیدست بر سرمایه داران برقرار گردد - و این همان راهیست که در تمام بحث قبلی ما از آن صحبت شده است.

انتشار نامحدود اسکناس موجب رواج احتکار میگردد و به سرمایه داران امکان میدهد از این راه میلیونها نفع برند. این امر در راه توسعه تولید که ضرورت مبرم دارد مشکلات عظیم بوجود می آورد، زیرا گرانی اجناس و ماشین ها و غیره شدت می یابد و جهش وار به پیش میرود. ولی در شرایطی که ثروتهای توانگران که از راه احتکار اندوخته شده پنهان میشود چگونه میتوان کار را علاج نمود؟

میتوان برای درآمدهای هنگفت و کلان مالیات بر درآمدی با نرخهای تصاعدی و بسیار گزاف وضع نمود. دولت ما بتاسی از سایر دول امپریالیستی چنین مالیاتی را وضع نموده است. ولی این اقدام تا حدود زیادی مجازی و روی کاغذ باقیمانده است، زیرا اولاً ارزش پول با سرعتی روزافزون تنزل می یابد و ثانیاً هر چه احتکار بیشتر منبع درآمد باشد و هر چه اسرار بازرگانی با اطمینان بیشتری حفظ شود بهمان نسبت هم درآمدها بیشتر پنهان میگردد.

برای اینکه مالیات جنبه واقعی پیدا کند و از حالت مجازی خارج گردد کنترل واقعی لازمست که روی کاغذ باقی نمانده باشد. ولی کنترل بر سرمایه داران هر آینه جنبه بوروکراتیک داشته باشد امکان ناپذیر است زیرا بوروکراسی خود با هزاران رشته پیوند به بورژوازی مربوط و با آن درآمیخته است. بهمین جهت در کشورهای امپریالیستی اروپای باختری اعم از اینکه دارای رژیم سلطنتی باشند یا جمهوری، تنظیم امور مالی فقط با برقراری آنچه «کار اجباری» میسر میگردد که برای کارگران در حکم اعمال شاقه نظامی یا بردگی نظامی است.

کنترل ارتجاعی بوروکراتیک یگانه وسیله ایست که کشورهای امپریالیستی و منجمله جمهوریهای دموکراتیک فرانسه و آمریکا برای تحمیل سنگینی بار جنگ بدوش پرولتاریا و توده های زحمتکش از آن آگاهند.

تضاد اساسی موجوده در سیاست حکومت ما همانا در اینستکه این حکومت - برای اینکه میانه اش با بورژوازی بهم نخورد و رشته «ائتلافش» با آن نگسلد - به عملی نمودن کنترل

ارتجاعی بوروکراتیک ناچار است و در عین حال به آن نام «انقلابی - دموکراتیک» میدهد و در هر قدم مردم را میفریبد و بدینطریق موجب انزجار و خشم توده‌های میگردد که همین چندی پیش تزاریسیم را سرنگون ساخته‌اند.

و حال آنکه بویژه اجرای اقدامات انقلابی دموکراتیک که بخصوص طبقات ستمکش یعنی کارگران و دهقانان و بخصوص توده‌ها را در اتحادیه‌ها متحد میسازد - امکان برقراری واقعی‌ترین کنترل بر توانگران و موفقانه‌ترین مبارزه علیه نهفتن درآمدها را فراهم می‌آورد.

برای جلوگیری از انتشار بیش از حد اسکناس میکوشند مبادله چک را رواج دهند. این اقدام برای تهیدستان حائز اهمیتی نیست زیرا درآمد امروز تهیدست در هر حال مخارج فرمایش را کفاف نمیدهد و در هر حال در جریان هفته «سیکل اقتصادی» خود را بیایان میرساند و پشیز ناچیزی را که موفق به تحصیل آن شده است به سرمایه داران باز میگرداند. ولی برای سرمایه داران مبادله چک اهمیت عظیمی خواهد داشت، زیرا بدولت، بخصوص در صورت عملی نمودن اقداماتی نظیر ملی کردن بانکها و الغاء اسرار بازرگانی، امکان میدهد درآمد سرمایه داران را واقعاً تحت کنترل قرار دهد و واقعاً بر آن مالیات وضع نماید و سیستم مالی را واقعاً «دموکراتیزه کند» (و در عین حال بدان سر و صورتی دهد).

ولی مانع انجام این امر همانا ترس از نقض امتیازات بورژوازی و گسیختن رشته «ائتلاف» با آنست. زیرا بدون اتخاذ تدابیر حقیقتاً انقلابی، بدون اجبار هر چه جدی تر، سرمایه داران زیر بار هیچ کنترلی نخواهند رفت، بودجه‌های خود را برملا نخواهند ساخت و ذخائر اسکناس خود را «در دسترس بازرسی» دولت دموکراتیک نخواهند گذاشت.

در صورت ملی شدن بانکها و وضع قانونی که به موجب آن مبادله چک برای همه توانگران حتمی باشد و نیز در صورت الغاء اسرار بازرگانی و تعیین مجازات ضبط اموال برای کسانیکه میزان درآمد خود را پنهان دارند و قس علیهذا - کارگران و دهقانان متحد در اتحادیه‌ها، با سهولت فوق العاده ای قادر خواهند بود کنترل واقعی و همه جانبه ای را عملی سازند و آنرا بخصوص متوجه توانگران کنند و آنهم به قسمیکه این کنترل مقدار اسکناسی را که از طرف دولت منتشر شده است از چنگ کسانیکه آنرا در اختیار دارند و از چنگ کسانیکه آنرا پنهان ساخته‌اند، در آورده بخزانه باز گرداند.

برای اینکار دیکتاتوری انقلابی دموکراسی که بتوسط پرولتاریای انقلابی رهبری شود لازمست، بعبارت دیگر برای انجام این امر، دموکراسی باید در کردار انقلابی شود. کنه تمام مطلب در همینجاست. و همین موضوع است که اس ارها و منشویک‌های ما از آن احتراز دارند - اینها مردم را با پرچم «دموکراسی انقلابی» میفریبند و در کردار از سیاست ارتجاعی - بوروکراتیک بورژوازی پشتیبانی میکنند که طبق معمول همیشه از این اصل پیروی مینماید:

دنیا پس مرگ ما چه دریا، چه سراب!

ما معمولاً حتی متوجه نیستیم که عادات و خرافات ضد دموکراتیک مربوط به «قدس» مالکیت بورژوازی تا چه اندازه در ما رسوخ عمیق یافته است. هنگامیکه مهندس یا بانکداری درآمد و هزینه کارگر و پیکره های دستمزد و قدرت تولیدی کار ویرا منتشر میسازد — این امر به منتها درجه قانونی و عادلانه محسوب میشود. هیچکس حتی فکر اینرا هم نمیکند که اینجا تجاوزی به «زندگی خصوص» کارگر شده و هدف مهندس «تفتیش و خبرکشی» بوده است. جامعه بورژوازی به کار و دستمزد کارگران مزدور همچون دفتر علنی شخصی خود مینگرد که هر بورژوا حق دارد هر وقت بخواهد در آن نظری اندازد و فلان «تجمل پرستی» کارگران و فلان باصطلاح «تنبلی» و غیره آنها را افشا نماید.

ولی کنترل معکوس چطور؟ یعنی اگر اتحادیه های کارمندان و اجزاء و خدمتکاران از طرف دولت دموکراتیک برای واریسی میزان درآمد و هزینه سرمایه داران و انتشار پیکره های مربوط باین امر و همکاری با دولت در مبارزه علیه نهفتن درآمدها — دعوت شوند، چه میشود؟

در آنصورت چه زوزه های وحشیانه ای که از طرف بورژوازی علیه «تفتیش» و «خبرکشی» بپا نمیشود! وقتی «آقایان» — خدمتکاران را و سرمایه داران — کارگران را تحت کنترل قرار میدهند — این کار یکی از قضایای عادی بشمار میرود، زیرا زندگی خصوصی رنجبران و استثمار شوندهگان از حق مصونیت برخوردار نیست و بورژوازی حق دارد از هر «برده مزدور» حساب بخواهد و همیشه میزان درآمد و هزینه او را در دسترس افکار عامه بگذارد. ولی وای به آنروزی که ستمکشان — ستمگر را تحت کنترل قرار دهند و بخواهند میزان درآمد و هزینه او را آفتابی کنند و تجمل پرستی او را فاش سازند، حتی اگر این عمل در زمان جنگ انجام گیرد که زندگی با تجمل موجب قحطی آشکار و نابودی ارتش ها در جبهه میگردد — اینجاست که دیگر بورژوازی اجازه «تفتیش» و «خبرکشی» را نمیدهد!

قضیه همیشه بدینجا منجر میشود که سیادت بورژوازی با واقعاً دموکراتیسم واقعاً انقلابی آشتی ناپذیر است. در قرن بیستم و در کشور سرمایه داری اگر کسی بترسد از اینکه بسوی سوسیالیسم گام بردارد — نمیتواند دموکرات انقلابی باشد.

آیا در صورت ترس از گام
برداشتن بسوی سوسیالیسم میتوان
به پیش رفت؟

مبحث پیشین برای خواننده ایکه با اندیشه های اپورتونیستی متداول اس ارها و منشویکها پرورش یافته باشد سهولت ممکن است موجب این اعتراض گردد که: اکثر اقدامات مذکوره در اینجا، در ماهیت امر، اقدامات دموکراتیک نبوده بلکه خود اقدامات سوسیالیستی است! این اعتراض پیش پا افتاده که در جرائد بورژوائی، اس اری و منشویکی از مطالب معمولیست (منتها با شکل های مختلف) _ دفاعی است ارتجاعی از سرمایه داری عقب مانده و آنهم دفاعی که بشیوه استرووه آرایش یافته است. میگویند ما هنوز برای سوسیالیسم نضج نیافته ایم، «معمول داشتن» سوسیالیسم هنوز زود است، انقلاب ما بورژوائی است و لذا باید چاکر بورژوازی بود (و حال آنکه انقلابیهای کبیر بورژوائی فرانسه در ۱۲۵ سال قبل انقلاب خود را بوسیله اعمال ترور علیه همه ستمگران خواه ملاکین و خواه سرمایه داران به انقلاب کبیر مبدل نمودند!). نامارکسیستهای خدمتگذار بورژوازی که اس ارها نیز بدانها گرویده اند و بطرز فوق استدلال میکنند نمی فهمند که (اگر پایه های تئوریک عقاید آنان را مورد بررسی قرار دهیم) امپریالیسم یعنی چه؟ انحصار سرمایه داری یعنی چه؟ دولت یعنی چه؟ دموکراسی انقلابی یعنی چه؟ زیرا اگر کسی اینها را بفهمد ممکن نیست باین موضوع معترف نشود که بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نمیتوان پیش رفت.

از امپریالیسم همه سخن میرانند. ولی امپریالیسم چیزی نیست جز سرمایه داری انحصاری. گواه بارز اینکه در روسیه نیز سرمایه داری جنبه انحصاری بخود گرفته است، وجود بنگاههای «پرود اوگل» و «پرودامت» و سندیکای قند و غیره است. همانا سندیکای قند برای العین به ما نشان میدهد که سرمایه داری انحصاری در جریان رشد خود به مرحله سرمایه داری انحصاری دولتی رسیده است.

و اما دولت چیست؟ دولت سازمان طبقه حاکمه است، _ مثلاً در آلمان سازمان طبقه یونکرها و سرمایه دارانست. باینجهت آنچه را که پلخانف های آلمان (شیدمان، لنچ و دیگران) «سوسیالیسم نظامی» مینامند در حقیقت همان سرمایه داری انحصاری نظامی دولتی یا بعبارت ساده تر و روشن تر اعمال شاقه نظامی برای کارگران و حمایت نظامی از سودهای سرمایه دارانست.

ولی برای آزمایش بیائید و بجای دولت یونکرها و سرمایه داران یعنی بجای دولت ملاکین و سرمایه داران دولت انقلابی دموکراتیک یا بعبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هرگونه امتیازی را بشیوه انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کاملترین دموکراتیسم نهراسد؟ شما خواهید دید که

سرمایه داری انحصاری دولتی در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی دموکراتیک بطور حتمی و ناگزیر گام و حتی گام‌هایست که بسوی سوسیالیسم برداشته شده است! زیرا اگر بزرگترین بنگاه سرمایه داری - انحصاری شود معنایش آنستکه به تمام مردم خدمت میکند. اگر این بنگاه انحصار دولتی شد آنگاه معنایش آنستکه دولت (یعنی در صورت وجود دموکراتیسم انقلابی - سازمان مسلح اهالی و در نوبه اول کارگران و دهقانان) تمام بنگاه را اداره میکند - ولی بنفع چه کسانی؟

- یا بنفع ملاکان و سرمایه داران که در اینصورت ما با دولت ارتجاعی بوروکراتیک و جمهوری امپریالیستی روبرو هستیم نه با دولت انقلابی - دموکراتیک،

- و یا بنفع دموکراسی انقلابی که در اینصورت این همان گام بسوی سوسیالیسم است. زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه ایکه از انحصار سرمایه داری دولتی به پیش برداشته میشود. یا بعبارت دیگر: سوسیالیسم چیزی نیست جز انحصار سرمایه داری دولتی که بخدمت خلق گذارده شود و از این لحاظ دیگر جنبه انحصار سرمایه داری خود را از دست داده است.

اینجا حد وسطی وجود ندارد. سیر ابژکتیف تکامل طوریست که بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نمیتوان گامی از انحصارها (که جنگ تعداد و نقش و اهمیت آنها را ده برابر نموده است) فراتر نهاد.

یا باید دموکرات انقلابی در کردار بود و در اینصورت از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم نهراسید.

و یا باید از گام برداشتن بسوی سوسیالیسم هراسید و بشیوه پلخائف و دان و چرنف با براهینی از این قبیل که انقلاب ما انقلاب بورژوائیست و «معمول داشتن» سوسیالیسم ممکن نیست و غیره و غیره این عمل را تقبیح کرد - و در اینصورت ناگزیر بجانب کرنسکی و میلیوکف و کورنیلف درغلطید، یعنی مجاهدات «انقلابی - دموکراتیک» کارگران و توده های دهقانان را بشیوه ارتجاعی بوروکراتیک سرکوب نمود.

حد وسط وجود ندارد.

و همین است که تضاد اساسی انقلاب ما را تشکیل میدهد.

در تاریخ بطور اعم و در زمان جنگ بطور اخص نمیتوان در یک جا متوقف ماند. یا باید پیش رفت و یا به قهقرا. در روسیه قرن بیستم یعنی کشوری که جمهوری و دموکراتیسم را از راه انقلاب بکف آورده است، بدون گام برداشتن بسوی سوسیالیسم و بدون انجام اقداماتی برای رسیدن به سوسیالیسم نمیتوان پیش رفت (اقداماتی که به سطح تکامل تکنیک و فرهنگ وابسته است و این سطح تکامل انجام آنها را ایجاب میکند: زیرا اقتصاد بزرگ ماشینی را در زراعت دهقانان

نمی‌توان ابتدا بساکن «معمول داشت» همانگونه که نمیتوان آنرا از تولید قند محذوف کرد).
ترس از پیشروی معنایش به قهقرا رفتن است و این همان چیز است که حضرات کرنسکی ها همراه با وجد و شعف میلیوکف ها و پلخانف ها و دستیاری سفیهانه تسره تلی ها و چرنف ها بدان مشغولند.

دیالکتیک تاریخ چنانست که جنگ با تسریع فوق العاده جریان تبدیل سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی در عین حال بشر را فوق العاده به سوسیالیسم نزدیک ساخته است.
جنگ امپریالیستی آستان انقلاب سوسیالیستی است. و این تنها بدان سبب نیست که جنگ با مصائب خود موجب قیام پرولتاری می‌شود، — هیچ قیامی چنانچه موجبات اقتصادیش فراهم نشده باشد، سوسیالیسم بوجود نخواهد آورد، بلکه بدان سبب است که سرمایه داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم است، درگاه آنست، پله ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود، هیچ پله واسطی وجود ندارد.

اس ارها و منشویکهای ما به سوسیالیسم با شیوه اصول پرستانه و از نظرگاه آئینی مینگرند که طوطی وار آنرا ازبر کرده و بد فهمیده اند. بتصور آنها سوسیالیسم یک آینده دور و نامعلوم و تاریکی است.

حال آنکه سوسیالیسم اکنون از تمام پنجره های سرمایه داری معاصر به ما مینگرد، سوسیالیسم اکنون مستقیماً و عملاً در هر اقدام بزرگی که حاکی از برداشتن گامی بر اساس این سرمایه داری نوین باشد تجلی میکند.

آیا معنای کار موظف همگانی چیست؟

این گامیست که بر اساس سرمایه داری انحصاری نوین بجلو برداشته شده، گامیست که بنابر یک نقشه عمومی معین بسوی تنظیم زندگی اقتصادی من حیث المجموع برداشته شده است، این گامیست بسوی صرفه جوئی در کار مردم و جلوگیری از اسراف بیمعنائی که سرمایه داری در آن میکند.

در آلمان یونکرها (ملاکین) و سرمایه داران کار موظف همگانی را معمول میدارند که در شرایط آنجا ناگزیر برای کارگران حکم اعمال شاقه نظامی را پیدا می کند.

ولی همین سازمان را در شرایط وجود یک دولت انقلابی — دموکراتیک در نظر بگیرید و در باره اهمیت آن بیاندیشید. کار موظف همگانی که شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان معمولش کرده باشند و بتوسط آنها تنظیم و هدایت شده باشد هنوز سوسیالیسم نیست، ولی دیگر سرمایه داری هم نیست. این گام عظیمی است بسوی سوسیالیسم، گامیست که چنانچه در شرایط حفظ دموکراسی کامل برداشته شود، دیگر بدون اعمال فشار بیسابقه بر توده ها نمیتوان به قهقرا یعنی بسوی سرمایه داری باز گشت.

مبارزه با ویرانی و مسئله جنگ

موضوع اقدامات مربوط به مبارزه با فلاکت قریب الوقوع ما را به روشن ساختن مسئله بسیار مهم دیگری نیز نزدیک میکند و آن ارتباط سیاست داخلی با سیاست خارجی یا بعبارت دیگر ارتباط متقابل بین جنگ اشغالگرانه یا امپریالیستی و جنگ انقلابی یا پرولتاری، بین جنگ تبهکارانه غارتگرانه و جنگ عادلانه دموکراتیک است.

انجام اقدامات فوق الذکر درباره مبارزه با فلاکت، همانطور که متذکر شدیم، قدرت دفاعی کشور یا بعبارت دیگر قدرت جنگی آن را بمیزان فوق العاده ای افزایش خواهد داد. این از یکطرف. و اما از طرف دیگر بدون تبدیل جنگ اشغالگرانه به جنگ عادلانه، بدون تبدیل جنگی که از طرف سرمایه داران بنفع سرمایه داران انجام میگیرد به جنگی که از طرف پرولتاریا بنفع تمام زحمتکشان و استثمار شوندها انجام گیرد - این اقدامات را نمیتوان عملی ساخت.

فی الواقع ملی کردن بانکها و سندیکها که بالغاء اسرار بازرگانی و برقراری کنترل کارگری بر سرمایه داران مربوط باشد، معنایش نه فقط صرفه جوئی عظیمی در کار مردم و امکان ذخیره قوا و منابع است بلکه علاوه بر آن بمعنای بهبود وضع توده های زحمتکش اهالی یعنی اکثریت اهالی نیز می باشد. در جنگ معاصر بطوریکه همه میدانند سازمان اقتصادی دارای اهمیت قاطع است. در روسیه غله و زغال و نفت و آهن بحد کافی وجود دارد و از این لحاظ وضع ما بهتر از هر یک از کشورهای محارب اروپائی است. و در صورتیکه با وسائل مذکور علیه ویرانی مبارزه شود و در این مبارزه از ابتکار توده ها استفاده بعمل آید و وضع آنان بهبود یابد و ملی کردن بانکها انجام پذیرد روسیه قادر است از انقلاب و دموکراتیسم خود برای ارتقاء تمام کشور به مدارج بسی عالیتر تشکل اقتصادی استفاده کند.

هر آینه اس ارها و منشویکها بجای «اتتلاف» با بورژوازی که از انجام هرگونه اقدامی برای کنترل جلوگیری مینماید و در امر تولید کارشکنی میکنند، در ماه آوریل موضوع انتقال قدرت به شوراهای را عملی نموده بودند و تمام هم خود را مصروف رهبری کارگران و دهقانان در مورد کنترل بر سرمایه داران از طرف آنان و در مورد جنگ آنان علیه سرمایه داران می کردند، نه اینکه صرف بازی «جفتک چهارکش در کابینه ها» و اشغال بوروکراتیک مابانه کرسی های وزارت و معاونت وزارت و غیره و غیره در ردیف کادتها - آنگاه روسیه اکنون کشوری بود که اصلاحات اقتصادی در آن کاملاً بانجام رسیده و زمین در دست دهقانان بود، بانکها ملی شده بود یعنی از این لحاظ (که پایه های اقتصادی بینهایت مهم زندگی اقتصادی را تشکیل میدهند) بالا تر از سایر کشورهای سرمایه داری بود.

قدرت دفاعی، قدرت جنگی کشوری که بانکهای آن ملی شده باشد بالتر از کشوریست که بانکهای آن در دست صاحبان خصوصی است. قدرت جنگی یک کشور دهقانی که زمینهای آن در دست کمیته های دهقانی باشد بالتر از کشوریست که در آن مالکیت اربابی حکمفرماست.

چه بسا به میهن پرستی قهرمانانه و معجزات شهامت جنگی فرانسویان در سالهای ۱۷۹۲-۱۷۹۳ استناد میجویند. ولی آن شرایط مادی و تاریخی - اقتصادی را که این معجزات فقط در سایه آن امکان پذیر گردید، فراموش مینمایند. قلع و قمع واقعاً انقلابی فئودالیسمی که دورانش سپری شده بود و انتقال تمام کشور به مرحله ای با طرز تولید عالیتز و کشاورزی دهقانی آزاد، انتقالی که با سرعت و عزم راسخ و انرژی و جانفشانی حقیقتاً انقلابی دموکراتیک انجام گرفته بود - اینهاست آن شرایط مادی و اقتصادی که با سرعتی «معجزه آسا» فرانسه را نجات داد و بنیان اقتصادی آنرا دگرگون ساخت و نو نوار نمود.

نمونه فرانسه یک چیز و فقط یک چیز به ما می آموزد: برای اینکه روسیه را مستعد دفاع نمود و در روسیه نیز به «معجزات» قهرمانی توده ای نائل آمد، باید با روش بی امان «ژاکوبین ها» - تمام نظام کهن را برانداخت، بنیان اقتصادی روسیه را دگرگون ساخت و نو نوار نمود. ولی اینکار را در قرن بیستم تنها با برانداختن تزاریسیم نمیتوان انجام داد (فرانسه هم ۱۲۵ سال قبل باین عمل اکتفا نورزید). اینکار را حتی تنها با امحاء انقلابی مالکیت اربابی (ما اینکار را هم انجام نداده ایم، زیرا اس ارها و منشویکها بدهقانان خیانت کرده اند!) و تنها با واگذاری زمین بدهقانان نمیتوان انجام داد. زیرا ما در قرن بیستم زندگی میکنیم که در آن تسلط بر زمین بدون تسلط بر بانکها برای دگرگون ساختن و نو نوار نمودن زندگی مردم کافی نیست.

نو نواری مادی و تولیدی فرانسه در پایان قرن ۱۸ با نو ساختن سیاسی و معنوی، با دیکتاتوری دموکراسی انقلابی و پرولتاریای انقلابی (که دموکراسی، خود را از وی جدا نمی گرفت و پرولتاریا هم هنوز تقریباً با دموکراسی درآمیخته بود) و با جنگ بی امانی علیه تمام مظاهر ارتجاع توأم بود. تمام مردم و بخصوص توده ها یعنی طبقات ستمکش را شوق انقلابی بیکرانی فرا گرفته بود؛ جنگ را همه عادلانه و تدافعی میشمردند و در حقیقت امر نیز چنین بود. فرانسه انقلابی در برابر اروپای ارتجاعی سلطنتی از خود دفاع میکرد. نه در سالهای ۱۷۹۲-۱۷۹۳ بلکه سالها بعد یعنی پس از پیروزی ارتجاع در داخل کشور، دیکتاتوری ضد انقلابی ناپلئون جنگهای تدافعی فرانسه را به جنگهای کشور گشایانه مبدل ساخت.

ولی در روسیه چطور؟ ما کماکان برفع سرمایه داران و در اتحاد با امپریالیستها و بموجب قراردادهای محرمانه ای بجنگ امپریالیستی ادامه میدهیم که تزار با سرمایه داران انگلستان و غیره منعقد نموده و در آنها به سرمایه داران روس قسطنطنیه و لووف و ارمنستان و غیره و غارت کشورهای بیگانه را وعده داده بود.

مادامکه روسیه یک صلح عادلانه پیشنهاد نکرده و با امپریالیسم پیوند نگسسته جنگ از جانب وی جنبه غیر عادلانه، ارتجاعی و اشغالگرانه خواهد داشت. مبین خصلت اجتماعی جنگ و معنای واقعی آن این نیست که نیروهای دشمن در کجا قرار دارند (چنانچه اس ارها و منشویک ها که تا حد عامیگری دهاتی جاهل سقوط کرده اند تصور مینمایند). مبین این خصلت آنستکه جنگ چه سیاستی را ادامه میدهد («جنگ ادامه سیاست است») و چه طبقه ای به چه منظوری جنگ را هدایت میکند.

نمیتوان توده ها را به حکم قراردادهای سری به جنگ غارتگرانه کشاند و در عین حال به شوق آنان امیدوار بود — طبقه پیشرو روسیه انقلابی یعنی پرولتاریا با وضوحی بیش از پیش به تبهکارانه بودن جنگ پی می برد و بورژوازی نه تنها نتوانسته است اعتقاد توده ها را نسبت به این موضوع سلب نماید بلکه برعکس وقوف بر تبهکارانه بودن جنگ دمبدم بیشتر میشود. پرولتاریای هر دو یایتخت در روسیه بطور قطعی انترناسیونالیست شده است!

دیگر چه جای صحبت از شوق توده ای نسبت به جنگ است!

سیاست داخلی و خارجی با یکدیگر ارتباط ناگسستنی دارند. بدون ابراز بزرگترین قهرمانی ها از طرف مردم، همان مردمیکه اصلاحات عظیم اقتصادی را جسورانه و با عزم راسخ عملی مینمایند، نمیتوان کشور را بدفاع از خویش قادر ساخت. و همچنین بدون قطع پیوند با امپریالیسم، بدون پیشنهاد صلح دموکراتیک به تمام ملتها و بدون اینکه جنگ از این راه از حالت جنگ غاصبانه، یغماگرانه و تبهکارانه خارج و به جنگ عادلانه، تدافعی و انقلابی تبدیل گردد — نمیتوان روح قهرمانی را در توده ها برانگیخت.

انقلاب ما و کشور ما را که در فشار منگنه آهنین امپریالیسم قرار دارد، فقط در صورتی میتوان نجات داد که با سرمایه داران چه در رشته سیاست داخلی و چه در رشته سیاست خارجی بطرزی پیگیر و بیدریغ قطع ارتباط شود.

دموکراسی انقلابی و پرولتاریای انقلابی

دموکراسی روسیه کنونی برای اینکه واقعاً انقلابی باشد، باید با پرولتاریا اتحاد هر چه محکمتری داشته باشد و از مبارزه وی که یگانه طبقه تا آخر انقلابی است، پشتیبانی نماید. چنین است نتیجه حاصله از تحلیل مسئله مربوط به وسائل مبارزه علیه فلاکت حتمی که دارای مقیاس بیسابقه ایست.

جنگ موجب آنچنان بحران پدانه ای شده و قوای مادی و معنوی مردم را چنان برانگیخته و بر پیکر سازمان اجتماعی معاصر آنچنان ضرباتی وارد ساخته است که بشر ناگزیر بانتخاب یکی از

این دو راه میباشد: یا باید بنابودی تن در دهد و یا برای انتقال هر چه سریعتر و قطعی تر به مرحله ای با شیوه عالیتر تولید - سرنوشت خود را بدست انقلابیترین طبقه بسپارد.

در روسیه به حکم یکسلسله علل تاریخی - یعنی عقب ماندگی بیشتر روسیه، دشواریهای خاصی که جنگ برای وی دارد، منتهای فساد تزاریسم و فوق العاده زنده بودن شعائر سال ۱۹۰۵ - آتش انقلاب زودتر از سایر کشورها شعله ور گردید. انقلاب کاری کرد که روسیه طی چند ماه از لحاظ رژیم سیاسی خود به کشورهای پیشرفته رسید.

ولی این کافی نیست. جنگ لابه ناپذیر است و با صراحت بی امانی این مسئله را مطرح میکند که یا باید بنابودی تن در داد و یا از لحاظ اقتصادی نیز به کشورهای پیشرفته رسید و بر آنها سبقت جست.

این کار ممکن است، زیرا ما تجربه حاضر و آماده عدّه کثیری از کشورهای پیشرفته - و نتایج حاضر و آماده کار آنها را در رشته تکنیک و فرهنگ در برابر خود داریم. اعتراضات روز افزونی که در اروپا برضد جنگ میشود و آتمسفر انقلاب فرازنده جهانی کارگری در این امر پشتیبان معنوی ماست. آزادی انقلابی - دموکراتیک که در دوران جنگ امپریالیستی پدیدۀ فوق العاده نادریست ما را برانگیخته و به ما نهیب میزند.

یا باید بنابودی تن داد و یا با تمام قوا به پیش شتافت. تاریخ مسئله را بدین شیوه مطرح ساخته است.

روش پرولتاریا نسبت به دهقانان هم در چنین لحظه ای فرمول قدیمی بلشویکی را - با تغییرات مربوط - تأیید میکند: باید دهقانان را از زیر نفوذ بورژوازی بیرون کشید. ضامن نجات انقلاب فقط همین است.

زیرا دهقانان کثیرالعدده ترین نمایندگان تمام توده خرده بورژوازی هستند.

اس ارها و منشویکهای ما ایفای نقشی ارتجاعی را بعهدۀ خود گرفته اند بدینمعنی که میکوشند دهقانان را در قید نفوذ بورژوازی نگاه دارند و آنها را بسوی ائتلاف با بورژوازی بکشانند نه با پرولتاریا.

تجربه انقلاب توده ها را بسرعت تعلیم میدهد. سیاست ارتجاعی اس ارها و منشویکها هم متحمل شکست میشود: آنها را در شوراها هر دو پایتخت کوبیده اند (۲۳۵) در هر دو حزب خرده بورژوا دموکراتیک - اپوزیسیون «چپ» قوت میگیرد. روز دهم سپتامبر ۱۹۱۷ در کنفرانس شهری اس ارها منعقدۀ در پطرِبورگ، اس ارهای چپ که متمایل باتحاد با پرولتاریا و مخالف اتحاد (ائتلاف) با بورژوازی بودند - اکثریتی شامل دو سوم عدّه کل بدست آوردند.

اس ارها و منشویکها همیشه این مقابله مورد پسند بورژوازی را تکرار میکنند: بورژوازی و دموکراسی. ولی چنین مقابله ای در ماهیت امر بهمان درجه بیمعناست که مثلاً مقایسه یک من و

یک زرع.

هم بورژوازی دموکراتیک داریم و هم دموکراسی بورژوائی: فقط کسانی که خواه از تاریخ و خواه از علم اقتصاد بکلی بیخبرند ممکن است این واقعیت را انکار کنند.

این مقابله نادرست از آنجهت بر اس ارها و منشویکها لازم آمد که این واقعیت مسلم را پوشیده دارند: بین بورژوازی و پرولتاریا خرده بورژوازی قرار دارد. خرده بورژوازی بطور ناگزیر و بحکم موقعیت اقتصادی و طبقاتی خود بین بورژوازی و پرولتاریا در نوسانست.

اس ارها و منشویکها – خرده بورژوازی را بسوی اتحاد با بورژوازی سوق میدهند. تمام ماهیت «ائتلاف» آنان و تمام ماهیت کابینه ائتلافی و سیاست کرنسکی، این نمونه کامل نیمه کادت در همین است. این سیاست طی شش ماه انقلاب دچار شکست کامل گردید.

کادتها موزیانه شادی میکنند که آری انقلاب شکست خورد و نه از عهده جنگ برآمد و نه از عهده ویرانی اقتصادی.

این صحیح نیست. شکست را کادتها و اس ارها با منشویکها خوردند، زیرا این بلوک (اتحاد) شش ماه تمام بر روسیه حکومت کرده و طی آن ویرانی را شدت داده و وضعیت جنگ را بغرنج تر و دشوارتر نموده است.

هر چه شکست اتحاد بورژوازی با اس ارها و منشویکها کامل تر باشد، بهمان نسبت هم مردم با سرعت بیشتری تعلیم میگیرند و با سهولت بیشتری راه چاره صحیح را می یابند که عبارتست از اتحاد دهقانان تهیدست یعنی اکثریت دهقانان با پرولتاریا.

ن. لنین

۱۰-۱۴ سپتامبر سال ۱۹۱۷

* زیرنویسها

(۱۲*) این سطور نوشته شده بود که من در روزنامه ها خواندم دولت کرنسکی به عملی نمودن انحصار قند پرداخته است و بدیهیست که این عمل را بشیوه ارتجاعی – بوروکراتیک انجام میدهد یعنی بدون تشکیل کنگره های کارمندان و کارگران، بدون اینکه آنها در معرض افکار عامه قرار دهد و بدون اینکه سرمایه داران را لگام زند!!

(۱۳*) رجوع شود به چاپ چهارم جلد ۲۴ کلیات، ص ۴۸۳-۴۸۴ و جلد ۲۵، ص ۱۲۰-۱۲۴ هـ.

ت.

(۱۴*) رجوع شود به چاپ چهارم جلد ۲۵، ص ۵۱-۵۲.

(۱۵*) من در مطبوعات بلشویکی باینموضوع اشاره کرده ام که فقط در صورتی برهان علیه مجازات اعدام را میتوان صحیح دانست که از طرف استثمارگران بمنظور دفاع از استثمار در مورد توده های رنجبر بکار برده شود. (رجوع شود به چاپ چهارم جلد ۲۵ کلیات، ص ۲۴۰-۲۴۳) بدون بکار بردن مجازات اعدام در مورد استثمارگران (یعنی ملاکین و سرمایه داران) مشکل هیچ دولت انقلابی بتواند کار خود را از پیش ببرد.

(۱۶*) ما در اینجا صاحبکار را هم بمعنای پیشه ور و کاسب شهری بکار می بریم و هم بمعنای دهقان. مترجم.

* توضیحات

(۲۳۳) مجلس مشاوره دموکراتیک روسیه - که از طرف منشویکها و اس ارها بمنظور تضعیف اعتلای روزافزون انقلابی تشکیل شده بود از ۱۴ تا ۲۲ سپتامبر (۲۷ سپتامبر تا ۵ اکتبر) سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا بود. در این مجلس، نمایندگان احزاب خرده بورژوازی و شوراهای سازشکار، اتحادیه ها، زمستوها و نیز نمایندگان محافل بازرگانی - صنعتی و واحدهای ارتش حضور داشتند.

مجلس مشاوره مزبور یعنی شورای موقت جمهوری را تعیین کرد. منشویکها و اس ارها امیدوار بودند بکمک این شورای موقت کشور را از راه انقلاب شوروی منحرف و به راه تکامل مشروطه بورژوائی بیندازند. کمیته مرکزی حزب بلشویکها تصمیم گرفت شورای موقت جمهوری را تحریم کند، تنها تسلیم طلبان یعنی کامنف و زینوویف که میکوشیدند پرولتاریا را از تدارک قیام منصرف کنند به شرکت در این حکومت اصرار میورزیدند. بلشویکها فعالیت خائنانه شورای موقت جمهوری را افشا میکردند و توده ها را برای قیام مسلحانه حاضر مینمودند.

(۲۳۴) کیت کیتیچ - بازرگان ثروتمندیست در کمدی آ. ن. آستروفسکی تحت عنوان «باده را دیگران نوشیده اند و خماریش را ما باید تحمل کنیم».

(۲۳۵) منظور، منتقل شدن شوراها بدست بلشویکها است: شورای پتروگراد در ۳۱ اوت (۱۳ سپتامبر) و شورای مسکو - ۵ (۱۸) سپتامبر سال ۱۹۱۷.

﴿ادامه دارد﴾